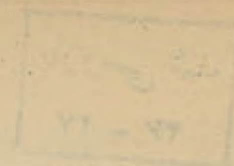
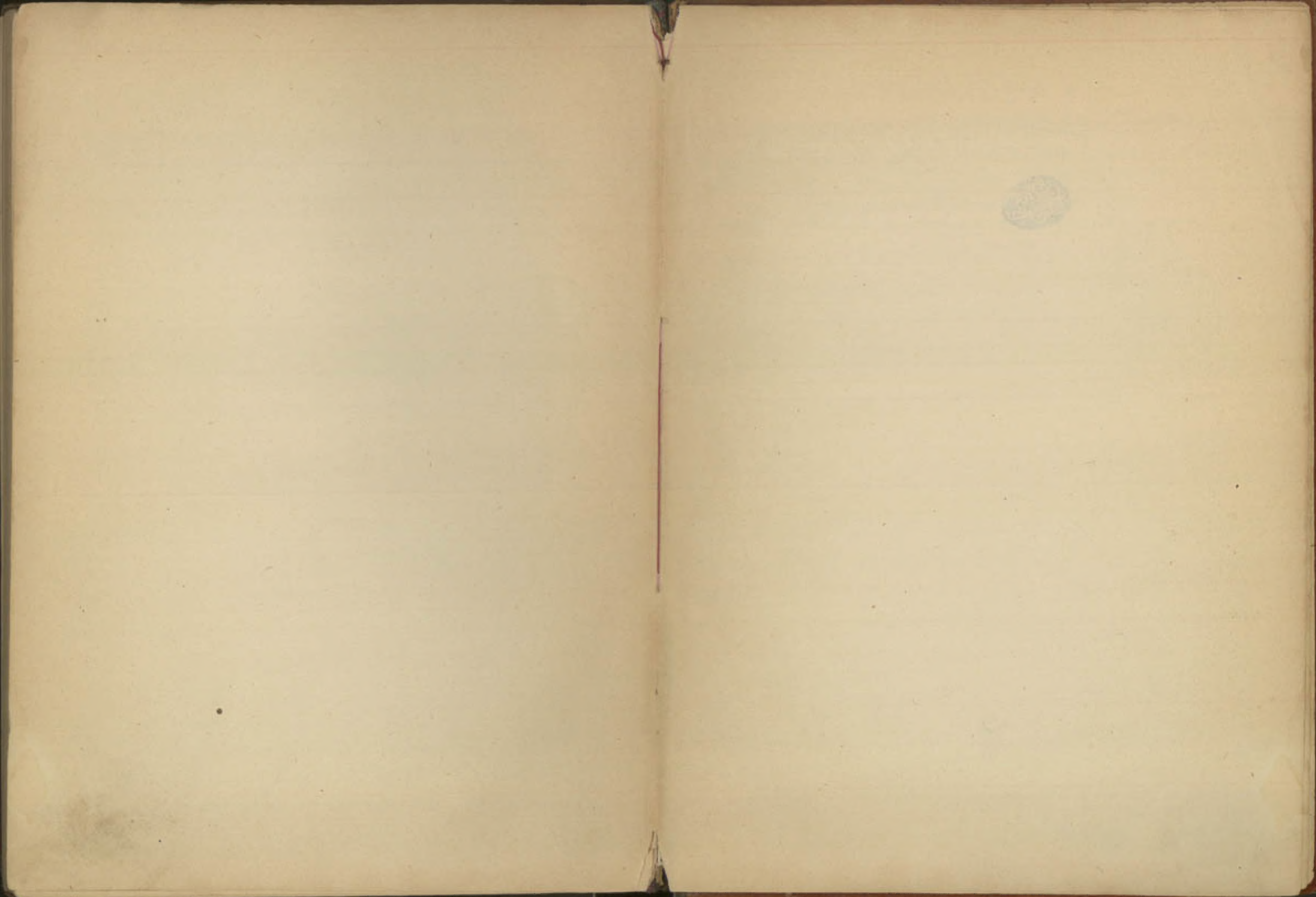
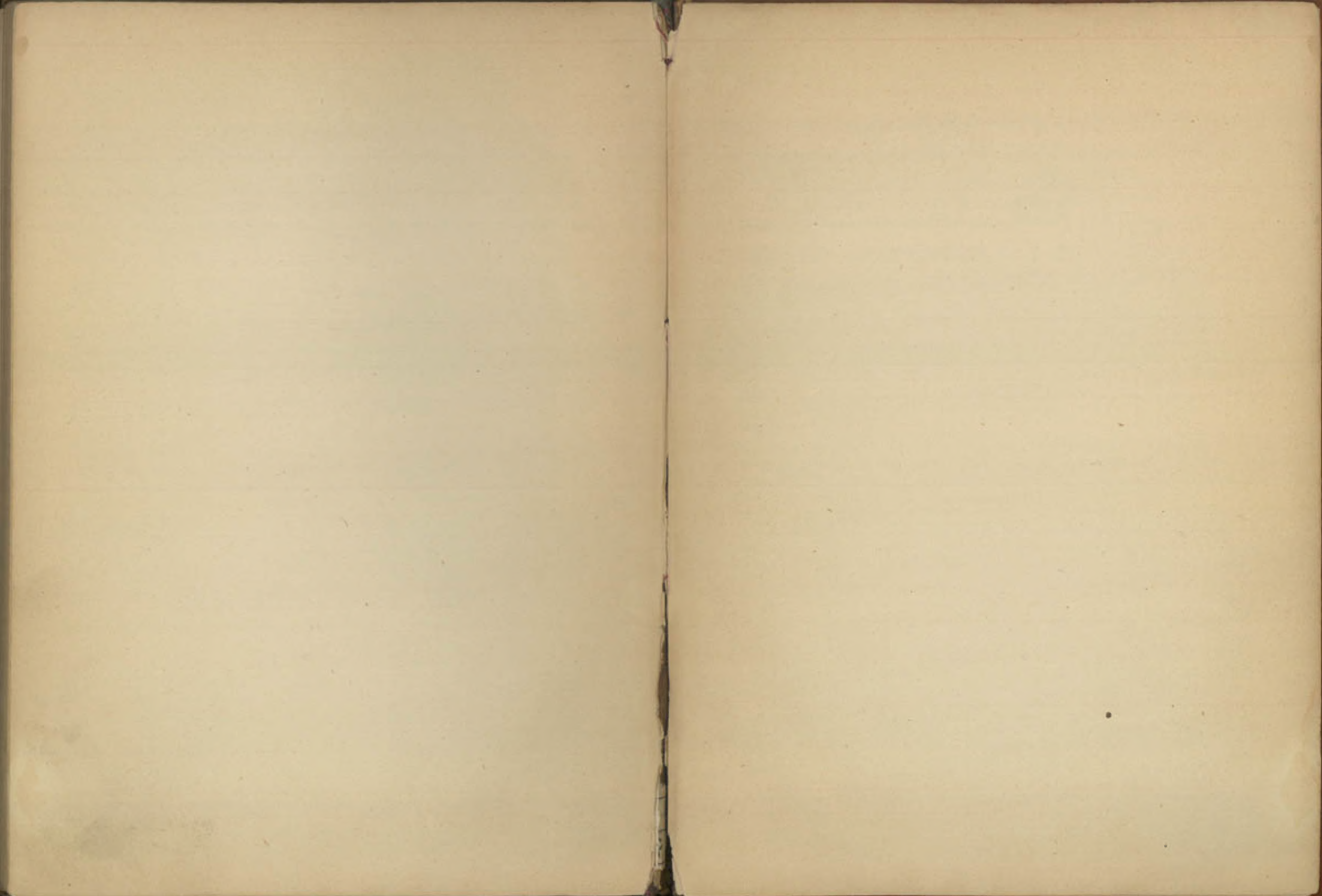
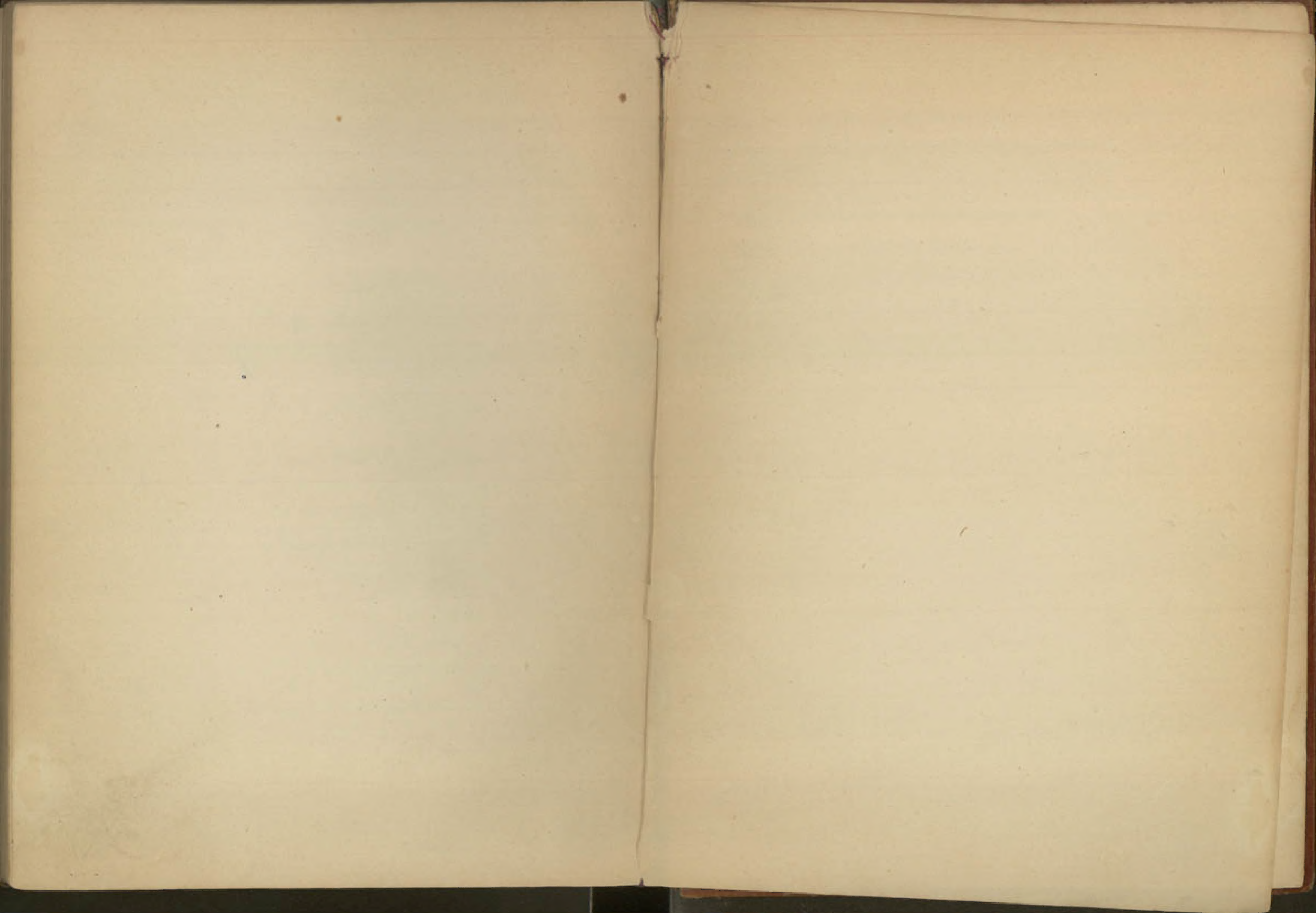
منشآت فرهاد میرزا چاپ نکرده











بعضی از نوشتجات و مکاتیب نوّاب اشرف والا
ذو الحسب الباذخ و العزّ الشّامخ نوّاب مستطاب
شاهزادهٔ والاتبار معتمد الدّوله فرهاد میرزا
دام اقباله است که بدست افتاده و در این مجموعه
ثبت و جمع شده است

هو المستعان

رسالهٔ فارسی بسیط

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش مر خدای را سزا که از آب و گل جان پاک آفرید، و دادار از همه فرزانگان برگزید، برازنده جامهٔ دانش و بینش، و می از جام بینش نوشانید است، نظم
خداوند کیهان و کیوان سپهر ÷ فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است ÷ نگارندهٔ برشده گوهر است
زنندگان آفرینده را ÷ نبینی مرنجان دو بیننده را
و درود بی‌شمار مر پیمبر را سزاوار است، که پسندیدهٔ خدای جهان و برگزیدهٔ دادار زمین و آسمان است، آنکه
دشنور دانش چاره و اختر افشان برتر هوشنگ که زنجوی آسمانهای نهم ÷ صد اندازه ب
بر جانش درود ÷ و سپاس بی اندازه کسی را در خور است که جانشین پیغمبر زمن است، و همراز و داور

خشنود پیغمبر

بیچون، زیور مرتبت والافراز، دادور انجام و آغاز، آذین روزگار، و آیین روزگار است
تا جهان در هو برزنوان راد و شهریار، که همتا اختر سپهر فرهی، و مهر چرخ شهریاری
بزرگان برزنشان، و پرورندگان سرگذشتان اند، پس از سپاس و درود چنین گوید
نگارندهٔ این سخنان پارسی بندهٔ ایزد دادار فرهاد قاجار در انجمن رنگ بوستان بود
با دوستان نشسته، و دفتر بر دل نگارسته، شیخ را درود، و دلی را با کسی بزرگی
بگاه در نهانخانه چمن مرگان و دلدار به هم پیوسته، لاله‌ای چون خنجر خون‌ریز، و در آتشکده چمن نار یار دوم
شکسته، لاله‌ای چون دلاویز، سراپا مهر پاش، و سر تا سر نیستانی بود، نرگس چون کلبه رنگ بهشت
برین، و در رشک چین بت، گاه از آب آتش رنگ، که در جام جم دستهٔ زر
افشان را نثار پای می‌پاشد، که تیغ از دل سیاهی کشیده، و گاه افسر فلاسیا بر سر می‌نهاد، باران مست می
و گاه از پرتو رخسار یار که در نگه پرستش مشکین، دلمند پر چین نخجیران می‌گشت، که خورشید از
در آزرم، و ناهید در شرم می‌شد، و پرستار راهی از دست می‌شد، لاله دمی نخجیر
در دامن پاکش ریخته، و شکر و لالهٔ آن در پیرامن بستان ریخته، و آن یار ماه رخی
و ماه رشک مهری، از آب تلخ کام دوستان را شیرین می‌پاشید، و گاهی مرغان مرغزار
دل به چنبر مهر در داشت، بیت: چو بالای او در چمن سرو شد ÷ چو رخسار او تشنه بر رد شد

آذین زیب
افزار مغبر باشد
بروش اثبت باشد
دندانه خورند

ما هشیار را گو می برپر، و شیر شکری دربر، با آنکه دلش بانگ آغشته، و دلش بار رهر رشته
شرمگین نکند بر کشاده زسر و بلند؛ که زرنگ زران زنجیر کند؛ ماهی شب مار زیر با
جیل زربید، و مهر می زربید فرد گهی مست و گهی هشیار بودیم؛ گهی خراب و گهی بیدار بودیم
و از هرگونه سخنان گفتگو می نمودیم، یکی سپهر تماشا، و یکی سخن سرا میگو، یکی داستان از باستان
میداشت، یکی سرود آمیز خوانده، و از رود بیژن تا سخن میراند، که بر روشنای سخن هر دمی خلاد
سرودهای دستان سازان می زدند، که بار از آهنگ دستینش بنشاندند، و در آن میان یکی از سخن
سرایان که در سخن پایه بلند، و مایه ارجمند داشت، بر زبان آورد که در پارسی نامه نوشتن گوینده سخنان
تازی آمیخته بسی دشوار، و فرهنگ از اندازه دشوار است، چه بیشتر سخنان در نامه
نوشتن و گفتار به تازی آمیخته، و دست بازداشتن یکباره [illegible] است، چنین انجمن [illegible] ازان
یار آموزگار، و درد دل گشتن درد خوار، که با من نشسته و روزان همدم و همراز، و در سخن
دست بدیل و دمساز بود، شنیدم و چگونه بپسندیدم، که آن یار دمساز از این آرزو بازماند [illegible]

بیت نبشته من از این نامه پهلوی؛ به پیش تو آرم مگر بغنوی؛ خامه [illegible] الله
استاد هر دو پیش بشنود بیت آب تازه [illegible] مرغ باد مارفشان؛ زر نهاد و سیم [illegible]
[illegible] مشکبار؛ بر داشته و این داستانها را نگاشتم بیت فسانه گشته کهن بود نزد [illegible]

سخن نوازه

سخن نوازه که نوازه هی نوبت دگر آغاز داستان چنین در کشور [illegible] گلان از آشوب ناکسان
شهرستانها ویران گردید، و همواره لانه آسایش، و شادمانی آرامش بود، [illegible]
و اندوه خانه [illegible] و دام [illegible] از بیم بزرگ شهی روزگار نشان؛ که هر [illegible]
تیره و دام بود، و این پایم از آن سامان گیش باریافتگان خسرو سپهرشکوه، جمشید [illegible]
جام بکلام خوی بر جهر روی رسید مصراع همه گشته سرگردان چو پرگار، از ایشان
چه جا ساخته، و چه کار [illegible] مشید، و زان راه که آسمان شیر [illegible]، که با [illegible]
فرخشنده [illegible] اقبال، همراه [illegible] دولت، چنانچه استاد سخن فرموده بیت سراسر همه روز گر
درهم است، بدین کار [illegible] رستم است؛ باریافتگان خرد آسمان آستان چنین
گنهکاری نمودند، که دیگر این کار با خرد [illegible] نشاید، و از [illegible] چاکر
و مهر و [illegible] بر است، [illegible] نامه [illegible] با [illegible] جایگه [illegible] خراسانست
پیام آوری رسانید؛ آنچه نوشتی این بود، پادشاه جهان تا چنین فرموده، که با لشکر بیکران
و سپهر پایان، رهی کشور [illegible] شتاب، و از [illegible] نژاد [illegible] پرچم
فیروزی و ماه [illegible]، و این شهرستان را آزاد کرد از آشوب [illegible] با خاک کیان آباد
چنین این [illegible]، مایه مردی و بهروزی و پایه خسروی و فیروزی پادشاه خرد شان

[illegible]

خسرو کشورستان بیت جهاندار جهانبان شاه سترگ ؛ با شکوه و ... مستر ...

که نه ... هیبت ... ؛ ... را ... ؛ ... دم زند ...

روز ... لشکری که روی زمین ؛ از ... و ... بر زمین ... ؛ ... ماه ...

جهاندار ... جهان ... ؛ ... یزد و ... لطف ... [illegible]

همه ... شیر ... ؛ همه شیران ... ؛ ... کوه ... [illegible]

... ؛ ... بیداری ... ؛ ... [illegible]

در ... جای ... ؛ ... ؛ ... از آن ... [illegible]

لشکر ... ؛ ... خسرو ... بارگاه ... ؛ ... [illegible]

... کشور ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

روز ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... شیر ... ؛ ... ؛ ... خسرو ...

بر ... ؛ ... بیت ... ؛ ... [illegible]

دان ... سپهر ... ؛ ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... ستاره ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

از ... ؛ ... پسر ... ؛ ... [illegible]

... ؛ پسر ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ پسر ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

کوله ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... بیت ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... شیران ... ؛ ... [illegible]

... ؛ ... ؛ ... [illegible]

... از آن ... ؛ ... ؛ ... [illegible]

از زن و مرد و خرد و بزرگ هر جا در بند آن غزان شاه نبود • و در آن روز از زور تیغ خاقان
دلاوران را با پاداش بسر از گوشمال آن کرده • و در پای دلیران شکوه • از بلا تربت [illegible]
محمد خان سردار که پسر اسحق خان قرائی • و از سرکشان نامدار • و ستم آن بر زیر دستان [illegible]
روز آشکار بود • به بند در آورده • زیر دست را فرمند [illegible] • بسعی خاقان پاک برگشتند چند [illegible]
خسرو سپهر [illegible] • داور چرخ خرگاه • آن نگهبان [illegible] جهانداری • و آن [illegible]
رای خلافت • و آن [illegible] روزی و کلید فیروزی آن سرکشان را در زنجیر [illegible] • [illegible]
ارجمند آورده • [illegible] رسید از [illegible] روزگار • و ولایتش شهر [illegible]
همه رنجهای کهن شد زیاد • آری [illegible] پسر شاید • دلیر را [illegible] باید • [illegible]
کشورش با تیغ رنگ زدایی • و آن [illegible] رنگ زداید • و جهانیان را [illegible]
[illegible] • و جامه نوازش را [illegible] یاران [illegible] • چندی [illegible]
[illegible] جان [illegible] • و [illegible] • تا [illegible]
[illegible] رسید • با آن رنج و تیمار • باز از [illegible] • [illegible]
[illegible] با [illegible] • با لشکری [illegible] شمار • [illegible]
[illegible] • و خاک پاک [illegible] • که [illegible] • [illegible]

ازرم

ازرم رزم [illegible] آفرین [illegible] • [illegible] جهانیان را [illegible] خواند •
[illegible] این کام [illegible] • [illegible] کشید • و [illegible]
[illegible] • سپاه [illegible] • گفت جان [illegible]
[illegible] • [illegible] تر اوادام • [illegible]
[illegible] • [illegible] بزرگ [illegible] •
[illegible] کاکان [illegible] ایران [illegible] • [illegible]
[illegible] • دلیری را [illegible] • [illegible]
[illegible] ایران [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] •
[illegible] • [illegible] • [illegible] •
[illegible] • [illegible] • [illegible] •
آن [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • با لشکری [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] نامه [illegible]

چند روزی [illegible]، دولت بوعلی [illegible] بخشید، از [illegible] مرگ پیچان، و از [illegible] های آخر

[illegible] افغانان و افغان [illegible]، که چرخ ناله و افغان در آمد، شاه خاور [illegible] رسید

[illegible] شهر [illegible] خراسان [illegible] رسید، از [illegible] چرخ آفتاب [illegible]، و ماه تیره [illegible]

با مهر [illegible]، [illegible] ترکی [illegible]، [illegible]، و در هشتم آبان ماه

[illegible] چرخ [illegible]، در [illegible] زار [illegible]، در سال هزار و [illegible] جهان [illegible]

بهشت جاودان [illegible] شد، **بیت** [illegible] از [illegible] جوان [illegible] که [illegible]

[illegible] شاه [illegible]، و از آن [illegible] در میان آمد، که [illegible] افسرد

و آب در دل [illegible]، آن [illegible] شاخ [illegible]، [illegible] که [illegible] هرات

[illegible]، از [illegible] لشکر [illegible]، [illegible] سپه [illegible] و [illegible]، که [illegible] در دل

[illegible]، [illegible] چرخ [illegible]، و گریبان [illegible] دریدن، [illegible]

[illegible] گرفت، [illegible]، در [illegible] خسروی [illegible]

با [illegible] چنین [illegible]، که [illegible]، [illegible]، [illegible]

[illegible] لشکریان [illegible]، [illegible]، [illegible]

افروخت، پس از [illegible] کار [illegible]، از [illegible]، به [illegible]

برون [illegible]، **نظم** [illegible] داد [illegible]، [illegible]

[illegible] بسند، هم [illegible] بخواستند، [illegible] جهان [illegible]

[illegible]، [illegible] جان [illegible]، [illegible]، [illegible]

[illegible] زاده ایم، [illegible] زاده ایم، [illegible] آن [illegible]

[illegible] روانه [illegible]، [illegible] شاه [illegible]

[illegible] روان، [illegible]، [illegible]، **بیت** [illegible]

[illegible]، [illegible] هرگز [illegible]، [illegible]

[illegible]، [illegible] باغ [illegible]، [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] جهان [illegible]، [illegible] دلیران [illegible]، [illegible]

[illegible]، [illegible]، [illegible]، [illegible] خسروی، [illegible]

[illegible]، [illegible]، [illegible]، [illegible]

[illegible]، [illegible] بر [illegible]، [illegible] زبان [illegible]

[illegible]، [illegible] بوستان [illegible] را [illegible] آفتاب [illegible]

شاه چرخ [illegible]، [illegible]، [illegible]، [illegible]

میان زنجان و خمسه از کان برگزید ، خود سایه خدا بود ، از در سایه خود ، و لطف و رحمت کرد ارزانی

و جانشین مر زمانه ، که نخست در تاج آرام گرفت ، جاکم در کار شهریاری را با سیدالارشد ، و ...

بخشش خویش خود ، پس از آن شهریار دلیری بیت از آن مرز زرین آذربایجان که شد

با بزرگان ملوکان ، در کشور و برینه بر پادشاهی چند سال ... تا آن مرز حق با روان ...

با جان هوس گرسنه ... بلا را ... همه و چاپار ... سرزار ، و جاکم را به ... سپه دری و سپهر ...

مهر با فرمانه ، تخت آن زربرا ، کنج آن در ستین ... ، و از آن کو خسرو سپهر بارگاه ،

چو جسم ماه چهر را ... فروشند ، ... در تیم ... آب کیهان کوا خفته ، آفتاب ...

بام کیوان گو ، ساکن ... ، در ... چند ... ۱۲۵ هزار و ... در ...

آبان ماه ... خورشید در ... ، ... پس از آن ... ،

برین ... ، مرز ... را ... تمام ... و ... ، ... جانشین ... ،

بیت برزکوار ... ، جهان ... ، ... رسید ... ، ... کار ... ،

... کار ... ، روا ... ، ... زنجه ... ،

... ، هر کار ... کان ... ، ... ، ... ،

... ، ... در ... ، ... فرمان ... ، ... ،

... بسته

می بسته ، و آب در آن ... ، آهن ... ، و ... می پیچید ، هر آینه ... ،

در ... آرام داشت ، ... ، و ... ، شیر ... ، با آهن ... ،

... ، و ... با ... ، هر که ... ، و هر که ... ،

... ، ... ، و ... با آفتاب ... ، هر ... ،

... ، و ... ، ... ، ... بیت

نه هر که ... و دلبری داند ، نه هر ... ، سخن ... ،

این ... ، ... بالا کان رسید ، ... آسمان ... ، ... ،

... ، هر ... ، ... ، ... ، ... ،

... ، ... آستان ، ... ، ... ، ...

بخشش ... ، ... ، ... ، ...

... ، ... ، ... ، ...

... ، ... ، ... ، ...

از دلیران ... ، ... ، ... در دست ... ، ...

از ... ، ... ، آفتاب ... چنانچه

در آب نمود آفتاب که گلاب چو مروارید ... برسان و در آینه گون تیره آب ... روان
آسایش ، و سایبان آرامش چنان بر سر جهانیان گستر ، و بازو نیروی دست جور و ... جوان ، و ...
همدم و همراه باش ، خدا از هر گونه رنج ... ، خدایگان تیغ دل ... ، خسرو جم جاه ... **محمد شاه**
تا جهان جهان ... ، و ... بیشتر پاینده باد ، تا ... دل آب ، و نقش در آب ...
در ... کام وی ، باد ... ، و دشت و کوه ، از آن ... ، گلزار ...
زمین گون آهنگران ، و که از ... آتش آب بر رود ... افشان ... ، روان شد ...
... آهن ... ادکان ... ، و ... ولی ... از ... خسرو ...
هر ... پایان ... ، و خود ... روا ... ، ... این آرزو را ... جای ...
این گفتگو را بر زبان ... آورد ، ... ، و هر ...
دوران ، داد ... ، بهر آن ... ، و بزرگان ... آسمانی رسید ، و ...
که را ... ، وز نوازش ... ، و در ...
شاه ... آورد ، و ... سپهر ... ، ... ، و ... خورشید
از روی ... **بیت** ... جهان ... ، ... ، ...
... ، زه ... ، و ... ، سرانجام کار ... کمان

دشمن که از هزار گریخت ، و ... ، ... **بیت** ... گروه ...
در ... جهان ... **بیت** ... خواب ... آب ، ...
نیاید ... ، و خسرو دادار ... ، در ... آن ... ، ...
... ، و ... خسرو ... جاه ... **بیت** ... شاه ... ، ...
دار ... ، در ... ، و ... از ... ، ...
... ، ... و ... ، ...
... ، ... **بیت** ... روم ... ، ...
... شاه ... ، ... جوان ... ، ... جهان ...
... ، شاه ... از ... ، ... آورد ،
و خسرو جهان ... از ... ، و ... ، ...
... ، و دشمنان ... ، ... ، ...
و ... ، ... ، ... ، و ...
... ، و ... ، ... ، ...

آذر هوشنگ بنده‌اش از جهت · چنین فرزند خیم شتن پیش لاله · که بسیار کانی راه سوی بهشت بسر شد ·
ایشت از شکوه خویش پیمایم ❊ در کشور خویشتن برندانیم ❊ گروه بابستاد شبد بریم ❊
بس پس فرگشت خشانم ❊ چنان از پدر اوشر آمده · در جامه خواب بازخواب
غنوده چهر و چم بارگاه · وازدش جنان بوی · و در هر مایی روزه باز روادی · خورد و نزرگ بر او
فری بار بافی · از نستم بیچه · خرم برگشتی · و پیل چند ی در سال ۱۲۵۲ هزاره بسید دوباره
خسرو بهرام چهر · سپهر زور · برای که هر زبان سالار شهان دهم دارد و بر انجمن هزاره دیگران
داور پیشت · وافنا را پایمال سازد · با گروه آن گشتن خوی · دهقان پرخاش جوی ·
و هر یکی مانند شیر نره · و مار گرزه · کوه کوه · و آهون نورد · بعضی گویند خرامان آمده دهم انجمن دادم
شهرستان و هرکسی نو بیستر شاهان · بزرگان مرگ دهقان · شهنشاه خسروان ·
آن جا هر زرتشت گری کند ز پرش ❊ و آن جا هر که زنده گیری از بهر ایشان ❊ و چنین شکوه پوشیر
هفتاد و چهار بدر جهان باز · وی هزار هزار بره کنار · از و آورد بار · اماره بسیار شاهزاده و در او
و در آن هر دو بوم پیران گوان انجمن · و روش خورشید فش از جشن رفت · از گروه پیشرو
با دهقان پیرو پوشی · زره پیشر · دیا خروش · و همه جا به نوروز از شکوه · ونگار برکرا

در انجمن

در انجمن شکوه بوده · بزرگان زمین و گرگان و زنهر · و گرگان فرخنده را · با بالان در آن و شاه
گروه ان بخت · افزوده بخت برفتن شد · و سپهر رشته اوزن · جاودانه زن · و هر یک گروه
بستم دلستان · و تمام زبان برده بوده · همراه گروهی برادر · و چنین زبر فلان برب · نگی
دراکان گروه نامور فرستوه · وان شهر باشکوه ورف · آن در سالا با عالمیان بخشند پ
زابرکشته آن دشت چون بیشه ❊ و هر چند مو بر گذشته شد ❊ با گلاد و هر سالار بر گشته · و رشته
دالان یال آذر بوده · گرسیندی در افغال و در خانه شان کاچال نمانده · سخن هم برایم رسید شاه
جهان ساسانی بهرج · و بیروزی بهرکارت · و از خجسته بار روزه · و از روبا کنار ره · تا هر بند خیش زبر
فلان بهرزدام دایما آفتاب شده و آسمان پیشه تمام ❊ نامه‌ای راستان اگر در روز گار شد انجام
شاه ما جهان زور گار رسیده · و آفتاب درفش تابنده ❊ و زنده بیست جاودانه پاینده را
ایشت بیزدان فرخی بجام نیلگون گنبدی ❊ هر کاری فرو بست بیج شکایی نو بست بگشود ❊ زنده
چنین بنام در روی کردیم مرزو بوم ❊ بجز خورشید بجا و جز ماه چنان که · این نخبه نامه در بیشه گران
گنبد فیاد پرساهه · در دشت گرگان در اردوی کیهان‌آرای چهر در دانشه از جشن ماه روز و چو
و گیر از روی ب د پناه و کوشش دانشه گشت · عریضه در بخط مبارک سازیدم آیین ۱۲۵۲

این برف فسردن نداند ، و دری جان بسپارد ، [illegible] ، [illegible] با [illegible] شود ،
و این [illegible] فزاید ، و در کنج خامه بر دو دسته نگاشته ام ، اگر [illegible] از دو [illegible]
جهان [illegible] در خور [illegible] این [illegible] باشد ، که از من [illegible] چشم آن دارم [illegible]
خسروانه ، و [illegible] ، این [illegible] را از این بنده در پذیرد ، و بر این [illegible]
دو [illegible] شاید از [illegible] اگر کرایم ، بهتر [illegible] ؛ [illegible] چشم دارم [illegible]
[illegible] از [illegible] ، این حکایت [illegible] گوینده در عشق کشیده ، [illegible]
رسیده ، شب [illegible] ، و [illegible] رنگ [illegible] ، و [illegible] چشم خونین
[illegible] ، لبش از [illegible] خشک ، چشمش [illegible] خونین تر ، و دلش [illegible]
روز [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، روزی [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، شب [illegible] صبح [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و گل [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، این حکایت [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] کلام [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، از ضعف [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، از آن [illegible]
[illegible] ، [illegible] حکایت آغاز ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]

تعزیه خویش ۰ مرتبهٔ اخری پرسید علاج کیست ۰ گفت ملک الموت ۰ گفت فرشته خبر برد ۰ گرسنگی [illegible]
پرسید در غذای تو چیست ۰ گفت زهر مار ۰ گفت فرش تو چیست ۰ دیگر از این گفتها و شنفتها
پریشان گشته ۰ تا جنس عمر تو ۰ دلوی تا توانی ۰ بستر عصا ۰ خوردنی قند ۰ از
اتفاقات حسنه نفعه اصم است ۰ دگر هر روز در دامن خوش ۰ ما و الا زارش راه سخن گشته ۰ دیگر
از وی چند این مقال در هم شد ۰ گفت زن و جفت و بستر عورت کن ۰ گر از اجابت آنکه
میگر بدو آنچه در دامن نیست چیست و مال کیست ۰ گفت اطفال تو را پرورش داده ام ۰ و عیال خود میداده ام
ایشان را اداکه ۰ در شکایت آمده ام ۰ دیگر از این تغیر علاج ۰ ملتمس العلاج شد ۰ چندی کشیده در
خویش و سلام گفت و پیش گرفت مصرع آری از این قصه در زمانه آیات ابن حجاج ظریف ۰
در میان نثر بیت عبدالله تا ممکن بود ۰ در در عسر خویش ۰ از آنجا نشسته سر در پیش افکندم
در هرکس سخن نگو ۰ از آنکه اینکه صانع را پیش از بلدان روانه شوم ۰ بخشش و گذار را ۰ از عدل
دولت آباد ۰ و خلق تو آشکارا سازد ۰ و آن عادی [illegible] جفا پیشه ۰ و ظلم از پیشه گرفت ۰ نیاز جفا
سپهسالار را فرا شنیدی ۰ و گوش آب رحم و مهر را با ظلم و جور نا شنیدی ۰ از ناهی خود داری
خرمن عمر کسی را ۰ و از پی دنیای ایشم نکار عز و جاه از ادا نشد ۰ چنانچه پیغمبر صلعم ۰ با کرامی و جز

فرای

فرای سید ۰ الدنیا یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم ۰ باری زهی [illegible]
انعام ۰ و آنکه چشم از خدا پوشیده ۰ و دیر را دل تو گرفته ۰ آنچه طغیان و عصیان پیش شد ۰ حق مردان
چاره او ۰ ضمیر خود [illegible] هند [illegible] ۰ القصه [illegible] سلطان از ظلم آن جفاکار ۰ هر با [illegible]
بلی دلخواهی [illegible] ۰ چنین توهم [illegible] قرار نکو ۰ [illegible] رنجیده بار [illegible]
در آغاز [illegible] [illegible] کریم ۰ [illegible] ضمیر را [illegible]
[illegible] ۰ و هرچه [illegible] ۰ چنین [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ بزبان آورد ۰ [illegible] عادی [illegible] ۰ و [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] [illegible]
وادار [illegible] ۰ و [illegible] ۰ چنین [illegible] ۰ [illegible] بزبان آورد
که اگر فلان عادی عادل و حاکم عادی [illegible] ۰ خلیفه [illegible] ۰ [illegible] خلیفه
در روزگار معروف بود ۰ و باین اسم در اکناف عالم معروف گشته ۰ و با این [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ چنین [illegible] ۰ [illegible]
عادی را [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] [illegible]

ادعای پیغمبری کرد • عقلش مغلوب و جهلش غالب شد • شعر اشعر گویم و من کی علیم الله ظهور کند

جمعی کثیر • و جمعی بیشتر زیاده گرویدند • چنین خبردار شدم او را بمجرد آن از آن ده آوردم • و من موسی علیه السلام

در هنگام پیشی از زمین لوتهای پیغمبری کرد • او معجزه چون عصا و ید بیضا آورد • معجزه من [illegible]

و آئین او را معجز نشود • مگر بانگ ترازی و عود را هلاک می سازی • بر فرض محال • و اگر

این قسم طلب در خاطر آید • بگذارم این آن او را هلاک کنی • و دم می زند • جواب او هم گفته سفیه را زیر کلاه جا

باید • و اگر او سبب عصا آورد • باید فرعون بعث بود • أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى می زد • إِنَّ فِرْعَوْنَ

لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ • و در حشر گاه • أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ • و در وصف تو کثرت و ثنا • اگر خلیفه نیز

فرمایش داد و قدرت حیرانی زند • شنیده بعیت ها از او • تا به کیا مرحوم • و از این تجمل نیز منجر شده

و منفعل کردیم • تا آنکه آخر چون فضل و شفقت بیان کنی • ما را شرار ای دارای ولادم • و سفیر معدوم

و من بعوض فضل و کرم بیشتر برم • هر چه گفت چنان گویم • از این تجمل رو که به سیار • و ناله را بادشاه که

بی دارایی شرار دادم • و بلی به معجزه دن شدی • و بر او معرفت گوید • حجاب ما و از این تکبر

اشکبار رود و از این مرحله کوکار او • و در فضل بی مکون کسی بود • و عوض فضل خلیفه را به سیاسی گزیدیم

و از این حرف نیز نطقی و سر افکنده گردیم • این کاغذ از نواب شاهزاده [illegible] فرمایش فرمود

والاشاهزاده والاتبار معتمد الدوله العلیه العالیه فرهاد میرزا در اواخر ماه شوال در سال

یکهزار و دویست و شصت و نه هجری که اتفاق افتاده ۱۲۶۹ از طهران بجوار جنت مکان مرحوم

فرمانفرما بودن میرزا طالب ثراه و در ربیع الاول هزار و دویست و هفتاد ۱۲۷۰

و در آن واقعه نواب معظم الیه از نواب معتمد الدوله با اوین چند سال ایام فراغت

آقا زهراب و اشباعی مرحوم فرمانفرما بسته و حمال وثوق السلطنه او [illegible] خان مرحوم [illegible]

میرزا احمد خان [illegible] و وزیر مرحوم فرمانفرما بیگلربیگی شیراز [illegible] میرزا یحیی خان [illegible] در [illegible] کشته

شد [illegible] حاجی محمد [illegible] شیخ [illegible] شیخ محمد حسن [illegible]

مرحوم فرمانفرما باد اعتقاد داشت [illegible] تبریزات مرحوم فرمانفرما [illegible]

[illegible] میرزا سید [illegible] فرمان [illegible]

گماشته نواب معتمد الدوله [illegible] والاخوات [illegible]

سلطان [illegible]

وليس فتى الفتيان من جل همه • صبوح وإن أمسى ففضل غبوق • ولكن

فتى الفتيان من راح أو غدا • لضر عدو أو لنفع صديق • جعل الله فداه [illegible]

لطفاً، از حسن نیت و صفای طویت سرکار حضرت عبسی مستحضر نشده‌ایم، و حضرت آگاه گشته، در تو را آن شرب
فتن، و خفقان سراب محض بالمره پرسته، خاطر برادر دیده نمونه، از جهت شراب آلان
دلم گشت کردن باید بضرورت را ابد و صلاح حب بنده، و محروم را کمین نشسته بشیند، و مظلوم را باب
مصرع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم، چرا که اهمال من بر بود هر خطب کبیر، و هر خطیر، بالمره حین
هر زمان داد می‌دهد، سرکار در مقام نصرت و شیطان را ... و آیه شریفه ... لا املک
إلا نفسي وأخي خواهید گفت، ... للاشعار ... آشنا ... و دهها
يوم يفر المرء من اخيه ... و الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو ...
روا نبوده در این مرحله از جهت دشمن طلب عظیم، و از محزون ... قریب نزدیم، بلکه از حضرت
زمان است، و گله‌ها زیاد شنیده‌ایم، همین گله‌ها را زدیم، پس از آن تعلق پر داریم، اگر نوبت رسید
لمبلغك الواشي اغش واكذب لا والله، نه شنیدیم و نه بودیم، شنیده‌ایم چرا که
گفتار از ضمیر شکایات می‌دهد، و رفتار از سیر الظاهر عنوان الباطن، اگر رضا
نکرده، و غمخواری تقصیری ولو باشد، لا اقل در مقام عنایت و عطوفت سرکار را الله قاصر خواهد
بود، خاصه ایام ... چنان اجتناب قصور بودیم، و از ... آشنایان ... برزند، و از ...

انجمان نه هر روز تا ملهم هزار روزی از اهل سرکار غفلت نشود، و لطف ... فوراً گاه
سرکار رسیده، سرکار چرا هیچ در جناب عالی از این لسان ... و حالی که در آن وقت
هم قلبی داشتیم، و هم لطفی عطایی، و دیگر قلم نوشتیم نگوییم، از رسم مروت نزدیک بود
و آئین فتوت حضرت عبسی شعر کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس و لم یسمر بمکة
سامر، از قرار که بعد معلوم شد، در آن هنگام در این هنگامه بر پا گشته، و آن
ابا طبع را افاده جنابان در بنام مرحوم قاضی بود، و آقا زمرات را پس پرده اشعار مستوفی، در آن
حالت ... آن بوده در مقام تظلم و دلخواهی، در ... حضرت ... الی ...
و از مصلحت ... مرحوم تقاضا کرد، لا اقل از بابت ... خود ... مستوفی مسعود، و ...
این خیانت و بیش ازین اسرار چه است، یا در حضرت جناب ... نظاماً للدوله
قواماً للملة که صدر اعظم فهم ذکری میمون، سلیمان ... خسرو جم ...
با حضرت عالی ... خوف ... در عالم از این، و ...
و دیگر ... به مقام ... ولعه، جرم و جنایت، و تقصیر ...
اگر شنیدن موجب ... ولد است، سرکار ...

در خدمت نشسته بود، یا شیخ حسن بن محمد [illegible] ارکان حضرت [illegible] و [illegible]
منجم و حساب [illegible] انوری با فلان [illegible] چرا خطا کرد [illegible] معلوم [illegible]
در کف کفایت مالک الممالک است، و [illegible] تعز من تشاء و تذل
من تشاء و کل شیء عنده بمقدار، و درین صورت احکام نجوم رجوم، و [illegible]
[illegible] خواهد بود، [illegible] آن بود در مقام رفع همت [illegible]
براعات [illegible] مصر [illegible] و ممدوح [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] درین [illegible] و درین [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] جام [illegible] و [illegible] نظر [illegible] اشتیاق [illegible]
[illegible] و [illegible] خطر [illegible] و [illegible] و طالع [illegible]
و [illegible] و [illegible] غریب [illegible] شهادت [illegible]
و درین [illegible] دست [illegible]
[illegible] و [illegible] تصریح خواهد کرد [illegible]
خوب است یا رفیق، جواب [illegible] و [illegible]

و هموارا [illegible] حضرت هر که [illegible] صدیق میداند، پس ازانکه [illegible] لطف [illegible]
شامل [illegible] شد، [illegible] همراه باشد [illegible]
[illegible] لتقرعن علی السن من ندم، اذا تذکرت
یوما بعض اخلاقی، با لطف [illegible] و [illegible]
[illegible] و درین [illegible] متواتره [illegible]
خاطر حزین، [illegible] و درطران [illegible]
[illegible] و [illegible] شد [illegible]
[illegible] فاجاربات [illegible]
[illegible] بندگان، و حضرت [illegible] یعفوا عن الذنب
العظیم تکرما، ویصفح عن قول الخنا متکبرا، [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] مولای شعبان سلام

عذر خواهم ، استغفر الله عن كل الذنوب والآثام ، باز احوال حشم بید بارث

در نو بر افراز ، هر چه بر من میرسد راضی و شاکرم ، لئن شکرتم لازیدنکم ؛ اگر با فرزون

جمار چنان فراه ، در حالت سخط طلبی را طاقت دهد ، پس در حالت رضا چه خواهد دلم بیت

نازنوان بیست نورست چنین بود ، مالت این بیت نورست چنین بود شعر وان امیر المؤمنین

و فعله لکالدهر لا عار بما فعل الدهر ؛ همچنین بلا شربت زهر دهند ، و ضربت

فرزند بیت حسرت بود ملک مجرد بر آید بیان ؛ تا سبب رنج تو هر که درد حسرت شد ؛ سر اهله

آنجا در چمن قبالی اسپید دولت بردمند شد ، شاخها کشیده ایم ، و بار درکشیده ایم ؛ اگر از بهر

فرصت بگذارند محسود دیگر زند ، و اگر از رنج بر آرند مغفور و معذور ، فما بقی کوم البکا

للولاه ؛ جلاله عالم آشکار ادارد ، و ضربت ع هر کز حسد نبردم بر منصبی و مالی بجاه

ناموس و عمارت تا مرس بجشه ، دیگر مثل ظاهر ، دار زوای سبب ساخته بودم ؛ او در اسم

اسمائی نرسیده شعر ما کل ما یتمنی المرء یدرکه تجری الریاح بما لا تشتهی السفن

مقصد حال خود چه شعری ، از منبع کنی در نظر تو عرض شده ، الحق حرف شعر وان الذی بینی

وبین ابی ؛ وبین بنی عمی لمختلف جدا ؛ فان یاکلوا لحمی وفرت لحومهم ؛

وان

وان یهدموا مجدی بنیت لهم مجدا ؛ وان ضیعوا غیبی حفظت غیوبهم ؛ و

ان هم هووا غیی هویت لهم رشدا ؛ وان زجروا طیرا بنحس تمر بی ؛ زجرت

لهم طیرا تمر بهم سعدا ؛ بار خدای سرد ، هر بر رود ، در شب دراز ، نه بجدم دیر

هزار ، بیشتر از بر نگرد بر من زرات را سپید او ؛ اباطیل اعمقها اکاذیب الفقها

ان شاء الله ، شعر وعین الرضا عن کل عیب کلیله ؛ اگر جنابت عفو خواهید شیوه

متاع ابو ملاحت در این هنگام نگرد ، شب در روز نگو و بر روشت ، هر چه از طرف حضرت

شما برفت ، کلک هم دارد و دهن ، هم گواهی و شکایت نیستیم ، نه در دست فحش دارم ،

نه نقش در حشر ، بار کتابت و کتابت ، فاکهی این مزخرفات ادب ، دختر عبادت عهد بسته

ان شاء الله ، بخلاف هر جهتی ، در مقام عنایت خواهید ، تعاونوا علی البر والتقوی

ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ، ما شاء الله جوری کاغذ را سیاه کرده ام ، و بار عرض

سلیم ؛ بیت از بس ترکنم غم ملال رسیدم ؛ در هر آرزوی شعر در سخن تو بسیار است ؛ ان شاء الله

اگر جناب شد ، در زمان مدت تلطفها سلامت خواهید بیمی آورد ؛ بناء الف فی ذری قلل

هوی وشارف الدروس ، وعز سلک عندی فذوی واشفی علی البوس

فداءٌ لك بنا مما اشتكيتَ، وسقى ما عرفتَ ... شکایت شاه بابا

خراسان، و الحمد لله که تو به حسام سلطنت وقانا جحفلٍ و مرادِ کلّ اجی

الناهید، مراد آنکه از این معلوم میشود که اشتر مبارک اغذا اقبال، و قدری بوحشت و برودی

نقطه قلب جسم شاه، خورشید رحمت عذارا کرده، معجزات عرفیه تصادر نمودم، لا جماعات نطنز

با این اوضاع لا محاله از گسیرت دقبال اهم بیاد کند، ازجهة علی مولوی کتب سفارش

منیر از بر آید، خاصه با تحفات عرش و دقیقات فرش ممیز او کند، پس [illegible]

با این حالت لطف و عنایت بزرگان باید شامل شود، و از حقیقه آن منتها در درختی مانده است،

و با این حبیب زبان طفره را گذشته از تراده، و باید به طلب [illegible] برسد والسلام

این کاغذ را نواب نصرالله به فیروز میرزا [illegible] حکومت آذربایجان نوشته. امیر دادگر

اشاره به رضا بیگ است که بسیار مودب بود، و از تبریز به عروس سلطان آمده، که هما خانم را

به تبریز ببرد رضا بیگ پیشخدمت نواب نصرة الدوله است اما معلوم است علی اللهی ابی

از رضا قلی بیگ است [illegible] آقا علی اللهی خلافه [illegible] هما خانم است حشمة الدوله

حمزه میرزا [illegible] و نواب نصرة الله [illegible] حشمة الدوله [illegible]

سنه دفعه نواب نصرة الدوله بود نزلت فی ارض مسبعة اشاره بر آن است

که هما خانم را حضرت علیه [illegible] بکرد لکان کفیتها ملک همام دلیر موقوف

شده و جمعی دیگر خواستگار بوده جولا اشاره به جعفرقلی میرزا است که برادر بزرگ

نصرة الدوله است، قدری [illegible] و در حفظ [illegible]

میگفت، و حاکم نایب بوده از توابع مراغه است کالا کنایه از بهاء الدوله است [illegible]

هما خانم و بودن نواب نصرة الدوله است و سلطان حمید [illegible] است،

و لا تحسب [illegible] است جعلت فداکا کیسر الله ذو الجلال الفاکا

همای [illegible] سعادت بدام با اقبال، [illegible] و طایر [illegible]

محبت [illegible]

[illegible]

شعر اهلا لکعک والرسول وحبذا وجه الرسول وجه المرسل

رضا بیگ از آن نوشته [illegible]

[illegible]

روشن است، و خاطر انگارش اهلاً و سهلاً، و در این اباب وذواب
چه قرار ثواب و صواب گوید، مدح ایشان را، نثار نمود، و خانه شکر را الآن با کاروان
مصری خیبری شکر نباشد، ان شاء الله این نور و سرور، و آن ناحیه از مایه، بی برکت مبارک است
را از این عیش حسن طیش دارند، و از این نور، بر فخر نور، و بعض الناس نشید فی باب اللّه وص
شعر سلام الله یا مطر علیها، ولیس علیک یا مطر السلام، کان المال کثیر
نکاح سلمی غداة نکاحها مطر انیام، وان لم یشکو الا انثیا لکان کفیئها
ملک همام، و بعضی دیگر اب غیر وفاانه از ابی جرجال شعر کضرائر الحسناء
قلن لوجهها، حسداً وبغیاً انه الدمیم، و کسب حظه در انجانه سیم ادات
گفت ان حاسدا گفت، در ظاهر شیر حلیب نی فیهم، و در باطنش عنب منضید ایشم، عالم سرا بر
بر اهل حرا نیز بیرت، و در ب فی الجدال بر ابات جمال البیرم بر بالا خبر
یزدان گواه باشد، روی عبدالله بن ابی سائب، قاتلهم الله یوفکون
وبعضهم یقولون خطاباً لها، وعتاباً علیها، قال الشاعر آفاطم قد زرت
عیسی فانفقتنی بهون لدیه عاجل غیر آجل، فانک قد وجبت عن غیر خبرة

فی

فتی من بنی العباس لیس بعاقل، واما انا فاقول لک مالم یتکلم به احد
من الناس، بیت سخن در بدیه گفتن با حریفان هزار از این صنایع بر وارد، فاعلم یا اخی
در روحی لذاتک سیح این بیت علاق پارسی کرد از شعر مخشر لفظ، بالّه نوبت
ظلمت و وقت زر ریب، قد خطبت باحسن الوسایل اجمل العقائل
و جیره را ز دوست آوردیان، و ملکت بادق المدایح احمد الممالک بعز آذربایجان
فزت المرتبتین وحزت الرتبتین هنیئاً لک باحدهما بالرفاء والبنین
وبالاخری بالبقاء مدی السنین فهما اذا اجتمعا لنفس مرة، بلغت من العلیاء
کل مکان، و اینجا هر یاشد درست شد، دیار شر نزلت فی ارض مسبعة وحفه
حالة من السباع وضیاعلی من الضیاع، و در بیت دیگر از شعر ومن
رعی غنماً فی ارض مسبعة، ونام عنها تولی رعیها الاسد مصرع، خاصه
اکنون بسیار کرده و فسر و روشن است، همای سعادت دایم است، ولایم جوان بکام، ماتن
یا ابا الحمید، فی عیش رغید وجد سعید، خریداران لطیف راجز مثالی کاسد
وخیال فاسد چیزی در دست نباشد، بحجت نگاه می کنند، و عبرت آن می گیرند ان

تحنا الضلوع داءٌ دویّا، ان شاء الله دارویی ما یُطلبه است، ثم پاره شده شاخ رگ
و کاخ دولت از صدمه دبور مبور، وحالت کاره، الهی و مصون است، قراب توم، بلکه
باشد حیف و سلاو نداری، اما ازوجی حکمان نابوجی، این کتابت ابلغ من ال
التصریح؛ واشارات اوضح من التلویح؛ معدور رفت، پس از مهلت کسر و فرقیق
دغور و تحقیق، کتاب میرزا حسن قنبر، رجوع خلاصه شده و کشف معضلات
و حل مشکلات این فقیر صاحب و ذهن ناقب کند، و از دیر تحت ازین ضیع و محمّدی خبر را
چند مجهول و مجهول خلاف المقصود، در حضرت مسعود بعرض خواهد رسانید، و چندین معنی حقایه است
و هیچ جو بدین نافه، و حواط از کاهی نافه، اوهیات معجم چه دلاوران که انتشر سپرانده
باز حقان بقطاعت ذاتی، در تالیف خلاصه فقیر مو معجم سرنوشته و زدستلا کایند و لعله
باری گردون مقاله، لطایف شد، معذور دارید، اگرچه سفر ساز کرده ام، بحکم اشتاقه الی
ما لو دری ما اکتب و ما اقول، ان شاء الله چند روز دیگر از ظهران روانه ام، فاقتها
لا عن رضی؛ و هجرتها لا عن قلی؛ و رحلت لا متخیرا؛ و بر شعفت در آن
بلدان ودیه، ودرو شین جبال، ینحدر عنها السیل؛ ولا یرقی الیها الطیر؛

بزیارت مقابیس نرسیده خاطر حزین بیاد شود، و در کوهست که قاف خبر تا برسد،
۵ قلل الجبال و دونهن حتوف؛ اگر گوییم فاذکرونی بخیر لا صیر؛ و انا الی
ربنا المنقلبون؛ و اگر زنده برگشتیم؛ فاعینونی بقوة؛ ان شاء الله در سند
حکمران متمکن باشید، بیت زین فرزانی دمی میرا ز اعتدال؛ بیچاره سهمی برای من روضه
جمال؛ عبارت بودی؛ و انشا و فارسی و تازی بس است؛ از من تا پیش تو نقش غم نه
رسیده ام؛ و هیچ ازان جمعی و زنه تحقیق بسیار است؛ حال الحقان قری؛ از لوب و سلوک
حضرت چرا که مرقوم فرمایید، در جای شما قیام کرده، و سلام داده، باین حکم اکثرین شمارا
اصغر من الجن، انعامت، هیچ عشقی نمی کند، اگر چنین کاری که به سبب بره،
در طبع عظیم دارد، رخصت مطلبید، واز آباء قیمت نصرت بخواهد، و اگر شما هم از
برادر بزرگتر خود، اکبر شأنا؛ و اخضر غصنا؛ و اصلب عودا؛ و اصلب عمودا است
چنین توقع داشته باشید، ازین بد انصافی است، نه رضای خالق است، و نه رضی خداوند
در بیت درعوق غزلیات بالغ شوید، در بزرگ بازرسی حاضر، و جای جناب کاشی الدیاب
باقصا [illegible] تحسان، وطراوت شتان، شما را در گلشن معین، برده، و فرزند ضعیف، در کار بلا

در آن خطه از شکل و صورت [illegible]، بس زمان [illegible] فصیحی [illegible]، از [illegible] دو [illegible]

و آنگاه [illegible] آمد و رفت، [illegible] لا یعلم

الحمر من البر و والشجر من البحر، [illegible]، و [illegible]

[illegible] کاغذ [illegible] رسید [illegible]، در قرطاس دیدم که

چاپ است، [illegible] کلام [illegible] نظام [illegible]، المسافر کالمجنون، [illegible]

[illegible] بسم [illegible] رب العزت [illegible] میشد، [illegible]

[illegible] نیست، [illegible] از [illegible] فرق [illegible]، [illegible] روز [illegible]

از [illegible]، انّ البقر تشابه علینا، قرآن [illegible] بودم، [illegible] انّ الاسد تشابه علینا

[illegible] بودم، [illegible] کدام [illegible]

[illegible]، هنیئاً لک و مریئاً، ای [illegible] ابتدای کلام [illegible]

[illegible]، و وقانا الله من [illegible] والکربة

بمحمد و آله والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible] ۱۲۷۷ [illegible]

۱۲۷۶
۱۸۶۰

[illegible] بخشی(?) از [illegible]، [illegible] از [illegible]

[illegible] در شب [illegible]، و [illegible]

[illegible] و [illegible] انفاق [illegible]

[illegible] چنان [illegible] چنان [illegible]، مصراع

[illegible] شعر هواء کایام الهوی فرط رقة؛ وقد فقد العشاق فیها العواذلا

[illegible]، [illegible]

[illegible] برف [illegible] طهران، [illegible] از [illegible]

[illegible]، [illegible]

[illegible] رسیدیم، [illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible]، واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا، [illegible]

بالعیش الاتق الانفس، [illegible]، [illegible] از [illegible] عام [illegible]

عام و لطف نامه، هر باب دیر اسباب نبودیم، ان شاء الله حفظ شاعر **بیت** اجر کشیدیم با وجهی

رسیدیم، نامه مملو از عنایت نوشته، پیش از این از مرحمت [illegible] نوشته، روز میرزا [illegible]

قوام الملک را کارگزاری شد، ولا آنکه [illegible] وسعید طاب الله ثراه [illegible] در اصفهان

به اعتبار مرحوم حاجی محمد حسین خان از [illegible] آورده سنه ۱۲۷۰ نوشته و علی احمد خان

قاب نقره و شمامه بود و در جواب [illegible] بود در جواب کاغذ قوام محمد باقر خان

برادر احمد خان است [illegible] اشاره بجناب امام جمعه اصفهان حفظه الله است حضرت قوام اشاره

بقوام الدوله وزیر و آصف جلال الدوله است، احمد خان حفظه الله یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ

اَیّانَ مُرْسیها فیمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْریها؛ لکن به [illegible] آن قرائت و روایت

با حسن عبارت، [illegible] آن دستگاه است، از خاطر شما [illegible] وارد [illegible]

می نمود، هر آینه بتوفیق حق [illegible]، نقره، ممکن بود [illegible] مصرع [illegible]

نتوانستم، در آن کاغذ [illegible] بکار رفته بود، [illegible] شد، [illegible]

گویم، [illegible] حضرت قوام رسید [illegible] قوت [illegible] تمام شد

هر چه [illegible] گویم [illegible] وانیست [illegible]

الناس

حضرت قوام [illegible] بقوام الدوله [illegible]
و وزیر اصفهان است

الناس، بحث میرسانم که [illegible] باللوازم، [illegible] خَسِرَ الدُّنْیا وَالآ

خِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ؛ باری قصیده [illegible] سید مصرع [illegible]

[illegible]، [illegible] داشتم [illegible] جز [illegible]

[illegible] سبحان [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible] مصراع [illegible]

مصرع عالم [illegible]

[illegible] ملک الملوک [illegible]

[illegible] لا یَعْلَم

الکبیر من الکبیر والصغیر من الکبیر، [illegible] مصرع [illegible]

عدم [illegible]

۲ ملاحق

و با ما ظرافت و دعوای خوراک کند، با نیکو رسید، و کدام حیله، خور از اینجا خندید [illegible] با خبر و لایت

ما پایه استطاعت، و مایه بضاعت، اقرار داشت، و هر روز عملیات جسیم و کالاری او را بقدر [illegible]

خریدند، تا چند روز دکان او بسته شد، بملاطفت گفت شاعر **بیت** گشاده ام در دکان بجای مظلوم

در به معامله بر در دکان آمد، سوار و لایت ما کم نیست، و هر کجا در دفاتر، در دروغ و افترا [illegible]

اکبر [illegible] از قلب، بر دل [illegible] رخنه ولد، [illegible] از دزدی و در فضل و در اینجا [illegible]

[illegible] امید است **مصرع** عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا، و ان شاء الله [illegible]

خور بیگرد [illegible] لا اله الا [illegible] **بیت** ربشان [illegible] و جمعی [illegible]، گرفتار قومی و قومی عذاب،

اهل و لایت از بزرگ و کوچک، و در [illegible] سالی [illegible] هزار و گو غارت، و دزدی و جسارت

عادت کرده اند، و در آن [illegible] است بر دارند، در جای [illegible] نیز [illegible]، حاکم

با سر باز و توپ [illegible] و مشهور [illegible] است، و از این [illegible] خود و دولت گذشت، با این احوال [illegible]

رحم کرده، و از آن دولت [illegible] شده، تا خلاص نشود، دکان [illegible]، لعل الله یحدث بعد

ذلک امرا **مصرع** با قرخان اگر [illegible] اشارت که، و شما هم [illegible] دارید، بر اساس عمارت

[illegible] خرم [illegible] بود، در [illegible] اقلیم و [illegible] مصطلح شد **بیت** ای [illegible]

لکم

زیست بر بنیادی دستار، و بعضی بیای فارسی مضموم، و بر خی با حرف [illegible] میخوانند، و [illegible]

برست، و در [illegible] تهی [illegible] است، گفتم اگر اجمالا [illegible] بپرسید، [illegible]

هیچ نبود، و [illegible] پر درد [illegible] بدو، آن بوده [illegible] ثابت داشت، خدا میداند [illegible]

[illegible]، و نه مرا فرصت خواندن **مصرع** [illegible] تسلیم، [illegible]

یک ساعت فرصت [illegible] کتاب [illegible]، و هر چه کتاب [illegible] آوازه بودم، مصداق [illegible]

[illegible]، با رکتاب خانه طهران فرستادم، حسبنا کتاب الله، و از [illegible] دست او هم

[illegible] تا چهارم، و توفیق [illegible] است، و حرز [illegible]، و راستی [illegible] کلام **ع** ۲ و با یه [illegible]

حسنلمو [illegible] و سوت، [illegible] شعراء با آن [illegible] چه حال دارند، و دیگران چه [illegible]

همیشه [illegible] گرفتار این [illegible] **ع** عصا فره [illegible] قناعه، [illegible] نام شد [illegible]

تمام نشد **بیت** [illegible] این [illegible] و این [illegible]، این [illegible] از ما و قت دیگر، تا جناب [illegible]

کدام یک از این فقرات را تصدیق کنند، از بس که از [illegible] با طبیعت [illegible] حشیم، [illegible]

با با بعد ما [illegible] این [illegible] را، با استظهار حضرت [illegible] است [illegible]

در از [illegible] خانه [illegible] با [illegible] کند، ان شاء الله [illegible] است، و در [illegible]

برهمدی چیره شود، و دیو بر فرشته چیره، شرفا و عرفا سرکار زاده حضرت قوام علیهما السلام برای

شما رایه، بهر رای که [illegible] نعم المولی و نعم النصیر خواهند بود، محمد باقرخان، و محمد حسین خان

دارد [illegible] بیشتر در خدمت، [illegible] هستند، الحمدلله که خاطر آسوده شد، لابرای محمد باقرخان

وقت رفتن [illegible] [illegible] و نازه است اتفاق افتاده، نوکری [illegible]

شنیده‌ام خیال احمق است، و دائماً مستوجب طعن و دق، [illegible] کرده، باری

که [illegible] خیال کرده، در میان نوکران [illegible] چنان تصور نکرده، اگر ضرر [illegible] باری [illegible]

بلکه اسم [illegible] نیست خاطرجمع خواهد شد، [illegible] فرموده [illegible] از نوکران [illegible]

که مصرع [illegible] بوم بعضی از خدمت [illegible] و فوت [illegible] ضایع

شده بود، محمد باقرخان [illegible] خاطر در ظهر خاطر، به آن احمق [illegible] آرام بگیرد

دانم [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] نخواهد [illegible]

خدمت [illegible] باز [illegible] [illegible] خاطر را [illegible] خواهد [illegible] در هر چه [illegible]

اثر شد [illegible] [illegible] در آب والسلام

[illegible]

بیمار

بسیار محبت پیشه [illegible] مبارک [illegible] یا علی ٨

الحمدلله [illegible] جهان، [illegible] مقام والده قبله عالمیان [illegible]

[illegible] چای [illegible] و جای [illegible]

لباس حریر دارم، [illegible] و [illegible] دارم، [illegible]

[illegible] و هر طرف [illegible] هر چه بخواهم [illegible] و هر چه بگویم شنود بیت

[illegible] هر چه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] و [illegible] دارم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دارم [illegible]

[illegible] ایران [illegible] تا هم سلیم است، [illegible] کریم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] باسعادت [illegible] العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة

[illegible] خواهد بود بیت با [illegible] سگبان [illegible]

سگبان [illegible] [illegible] [illegible] انشاءالله [illegible]

سعادت [illegible]

[illegible]

چشم، سرخ گر، در نور غلتان است با ازین موهبت عظمی تعقیب می خواهیم، اما مراد از ... [illegible]
این کاغذ از نواب مستطاب شجاع السلطنه در ماه صفر سال ۱۳۴۱ قمری و بار دیگر بهر ... [illegible]
رقم بود نوشته و در نجف ... [illegible] خوان ... [illegible] داشت و نواب نصرة الدوله ... [illegible]
از ارومیه شعر ... چاپار ... [illegible] نواب شجاع السلطنه سپرده اند
زمان اسم محروم شجاع السلطنه است رجب و صفر و قاسم اسم سایر غلامان عزیز است ... [illegible]
جنت ... [illegible] اسم ... [illegible]، فوائب نوم، پس از تشریف ... [illegible]
بر کب ... [illegible] لا زالت سرادقات عزه و عظمته مصونا من هتك
الریاح و خرق الرماح، ... [illegible]
... [illegible]
چگونه ... [illegible] دوام ... [illegible]
نواب مستطاب نصرة الدوله تشریف آوردند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] شعر اهلاً للشعاع و

الرسول حبذا، وجه الرسول لحب جاء المرسل، من عرض سکیم، اهلاً للشعاع و
المصیف، فی المشتاة و المصیف، اعنی عین الامراء، و معین الفقراء انما
العین عین الانسان، الذی هو للملك عین، و للاحباب زین و للاعداء
شین، لا زالت قدور مضیف منصوبة للوافدین و نار قراه مشتعلة
للواردین ع ... [illegible] اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا
... [illegible]
باشید بیت ... [illegible] العهدة علی الراوی
و الخیبة علی الوشاة، ... [illegible]
... [illegible] نواب نصرة الدوله ... [illegible]
... [illegible] معرضین من العلاق ... [illegible]
حضرت ... [illegible]
... [illegible] بیت ... [illegible]
... [illegible] ع ... [illegible]

الرسول

معروف می کنید، اگرچه [illegible] با نفاق [illegible] نصیب داشتید، حالا که قاسم الارزاق [illegible]

که، روزی [illegible] دلتنگی پیش [illegible]، [illegible] گنج [illegible]، زبان [illegible] اکرم،

[illegible] شعر وَفَتَحْتُمْ حَلَبًا بِالسَّيْفِ فِي صَفَرٍ مُبَشِّرًا بِفُتُوحِ الْقُدْسِ

فِي رَجَبٍ [illegible]، فَذَرْهُمْ وَمَا يَقُولُونَ [illegible]

در امانت و صیانت و خلاف خیانت [illegible]

[illegible] شعر إِنَّ اللّٰهَ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فِي هَذَا الضُّحَى

وَالْوُرُودِ [illegible] شعار عرب [illegible]

[illegible] بنواب نصرة الدوله شعار [illegible] عرض کردم که [illegible]

شعر يَا أَبَا الْفَضْلِ لَا تَنَمْ وَقَعَ الذِّئْبُ فِي الْغَنَمِ إِنَّ حَمَّادَ عَجْرَدٍ شَيْخُ سُوءٍ [illegible]

[illegible] بَيْنَ فَخْذَيْهِ [illegible] فِي غِلَافٍ مِنَ الْأَدَمِ إِنْ رَأَى ثَمَّ غَفْلَةً [illegible]

بِالْقَلَمِ امید است [illegible]

[illegible] نواب نصرة الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] بار فرست [illegible] آخر صفر است [illegible]

[illegible] ندارم [illegible] عرض [illegible] [illegible] آنقدر [illegible]

[illegible] همان [illegible]

إِنَّ خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ [illegible] بپایان رسید [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر إِنَّمَا الدُّنْيَا غُلَامٌ وَطَعَامٌ وَمُدَامٌ وَإِذَا فَاتَكَ هَذَا فَعَلَى

الدُّنْيَا السَّلَامُ [illegible]

[illegible] مصرع [illegible] والسلام

نواب [illegible] السلطنه [illegible]

ای [illegible]

[illegible]

الْبَارِحَةَ نَعْدِلُ الْمَرَاحِلَ إِلَى [illegible] وَهِيَ مِنْ أَحْسَنِ الْمَنَازِلِ وَرَأَيْتُ فِي

بَعْضِ طَاقَاتِهَا [illegible] جَمْعًا مِنْ أَهْلِ [illegible] بَيْنَ [illegible]

والناس يضربون البربط والطنبور، وعندهم غلام مخمور، يرقص أوانا
ويغني أوانا، فقلت هل يوجد رجل كان بسرهم واقف، وبعلنهم عارف لم
نجد شخصاً، ولم نجد رخصاً، حتى قلت لبعض الخدم، ليتسائل عن حالهم
وخطّهم، وترحالهم، ومن كبيرهم، وصغيرهم، ومغناهم، ومسيرهم، ويخبر
الخادم عن حال القادم، انهم قزوینی الحدود، طهرانی الورود، وكان بينهم
اجرد من المرد، يمكن ان يتبدل من الكرد، الذي مات جديداً، بل فات شهيدا
تا الآن بزرگ بیشتر از [illegible] چگونه رباید، جز [illegible] بوده عرض رسید، و از [illegible] زمان است
در نظام [illegible] با سلامت گذرد، بعین [illegible] حال را با آب [illegible] صرف خواهد شد، و [illegible] شعر
خواجه را اسم گذارند، هرچه بخواهید دیگر چیزی نفرست، و جز [illegible]، اهالی در میان [illegible] از قزوین
چند نامه نوشته بودید، بواسطه آن گذشت، و او راضی را فرستاد، چند [illegible] بعد آنچه [illegible]
بلی تماشا آورده بودم، [illegible] فرستادم [illegible]، مرحبا بملاک الرّي وهذا المُلق
الذي يسيغ في الحلق، ويزيد في فوق الحلق، زیاده عرضی نیست اگر در صحت سرکار
واللذائذ چند روز [illegible] باشد، مرقوم خواهند فرمود، والسلام خیر ختام

این مراسله را به نواب [illegible] نگاشته‌اند

جعلت فداک، ای صحیفه خط خاص من، چرب آخوند را حرف، و گمان داشتم [illegible]
[illegible] و [illegible] عجیب و شنیدن حرفهای [illegible]، و خلاف آن [illegible] و [illegible] چنانچه
[illegible] بیت [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] و [illegible] برداره، طریق انصاف [illegible]، [illegible]
[illegible]، و [illegible]، پس [illegible]، آنچه [illegible]
[illegible] گذشت، و این [illegible] نخواهد [illegible]، و حواله [illegible]
چنانچه باشد [illegible]، [illegible]، [illegible] خسارت
[illegible]، [illegible]، [illegible] رسید، ضرر و نقصان
[illegible]، [illegible] نیست، زیاده زحمت است، والسلام

بجناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه میرزا سعید خان مرقوم شده

جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه دام اقباله العالی، [illegible] و جناب [illegible] عزت [illegible]
حصول [illegible]، و لفظ او را [illegible]، و از برکت [illegible] اقبال [illegible]

شبی نفیس را ... خواهم نمود، تا در ازای او این قدر ... [illegible]

نحو: جزاك الله خيراً في ازالة المعلول، واجابة المأمول، واطاعة الصديق

واداءة الطريق، ... ووقاهم الله عن اللوم، [illegible]

این ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بجواب ... السلطنة نوشته اند ... [illegible]

... خلعت ... [illegible] ۱۲۸۱

... [illegible] نعم الحامل والمحمول

والحامل والمحمول كلاهما عندك محبوب وفي ايام عيدك مطلوب

مرحباً بهذا التشريف في عيد الشريف واهلاً بهذا الحامل في اول

المحمل ... [illegible]

... شعر افدي بها از جان ثم بمهجتي واصير في كل ال

اللسان فداها ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] مصرع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بجواب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جناب ... اللهم احفظ من تصحيف الناس والقافية ... [illegible]

از برکت وجود کریم و خاندان قدیم، که تسلسلاً بعد نسلٍ و فرعاً بعد اصلٍ همه حاوی
مراتب عرفان، و حاوی از مناصب [illegible] بوده‌اند، جناب شاه محمد مرحوم بوده
[illegible] مرشد به «اهلاً یمدون فی ارض ارونق» و در رونق بازار و [illegible] کار
شعار سعادت آن نسب، و شرافت آن حسب، سبحان الله اگر انتساب این نسبه
نه انتساب چه فرو شد، حسین [illegible] و اینهمه اسم و آوازه، در شئون حرب
و فنون طعن و ضرب دلاور، و گاهی در قوس شکار گشته، و گاهی شمشیر زن [illegible]
دشمن شکسته، و تاج از بهره گرفته، و خراج ز رسته، باز از برکت آن خاک پاک است
و بر فرزان گوهر تابناک است بیت [illegible]
چنین بود، باری پس از تعظیم اجداد کرام، و تکریم آباء عظام، [illegible]
و منصب لازم شد، ان شاء الله امید است در [illegible] بندگان شهزادگان
نواب مستطاب [illegible] قاهره، لازالت سرادقات کماله
مشدوده و اطناب جلاله ممدوده، صاحب مراتب بلند، و مناصب ارجمند شده،
و در نظام [illegible] صرف نظر از [illegible] فرمایند و [illegible]

بسنده انتظار کرد، و اسم شاه برگزیده جبار، و در [illegible] کار، هر روز خبر خیر از [illegible] رسید
و [illegible] الله در دسترس فایق شود، و مشق سابق، لغات عربی آمیخته باشند، و نکات ادب
از بر و حفظ، و رفته رفته در آن حضرت حاصل و در استقبال بهتر از ماضی و حال باشد، تا [illegible]
نفس [illegible]، و زبان [illegible] بسته، ان شاء الله عما قریب جناب سردار، با [illegible]
و رفع اعلام [illegible]، مراجعت خواهند نمود، نگارش این مراسله اگرچه مختصر و مجمل شد، [illegible]
شما بجناب ایشان مطلقاً و مفصلاً خواهند بود، ان شاء الله، در [illegible] جاه آب و [illegible]
معانی خواهند نمود، زیاده زحمت است، والسلام

١٢٨٢

برای مستطاب شعاع السلطنه نوشته [illegible]

قریب نوروز و در این عید میمون، از حضرت [illegible] خاتمه در ایام نوروز و عید فیروز
و [illegible] شریف [illegible] و [illegible]
حالی، و [illegible] از منشور و [illegible] در بهای خلعت، و صفای طلعت، هرچه لایق [illegible]
چنین [illegible] از آن [illegible] عرض میکنم و [illegible]
احسان [illegible] و لطف لطیف احسان [illegible] آن [illegible] و [illegible] زمانه [illegible]

نه محتاجی سالهاء آن نزدیک است • ونه محتاجی باین زور • در محبت چمن اول جلوه سراب است •
و آخر نشانهٔ شراب • دیگر ردالله بهجت تو چطلبات مبلا از الکلام او جبری • واز انعام او بیشتر نگر کنید

شعر: اهلاً بالسعد والرسول وحبذا • وجه الرسول لحب جاء برسل ایذ حق

صحبت و برین • والعیب پیش بلا منظور خواهد داشت • اگر از بهر شکر گذشته • ز بغیر شکر گذشته

مصرع: هر سر شمشیر دست بر عمر دراز است • و با جنجی نمایانز • فنون تصنیف صفا کرد

و نقش بهجت بها ببرید • ان شاء الله بحفظ تو کنت • و دانسته و بهند • نه نشان و صالت آورند
مرتبتی فایق • و مرتبتی رایق خواهید شد • امید داریم • در تفضل آلهی ثابت • با شاهی
از جانب بندگان حضرت مهد علیا • سرکری و امت کرتها • الحسین خلیج • و بلبیس بقاع • و در آن
شهره جیش • و شاید قره عیش بشید • بمحمد الله •

ذکر نامه و از جانب کار مهد علیا دامت شوکتها نوشته شده بهم لقب ظهیر الدوله
خواتین معظمه با ایام ذکر شده است

خطاب مستطاب شد • اگر از فیض پادشاهی • و نصرت آلهی • از نتایج همشیرزادهٔ ما ازدحا
کامکاری خبر نشان • و فرستند با ازواق نجف پاری تا بان شد است • فخر انداز عزت •

دیباچه

دیباچه از غم مرحمت • چهرهٔ در نشر محامد انعام • و بث محاسن اکرام • در حق عزیزی برم
ذات نغمه در رومی • منقضیه را مستمر ایم • و منت با سلطنت عظمی • و مستحقان خلافت کبری را •
در خور الارحام باشد • بیک نوع کلام معجز نظام • امام همام • حضرت صادق آل محمد علیه السلام
در کسوم • و در حق اقربا • و ارحام • باعث افزای ثروت • و بقای نعمت • و امتداد عمر دراز زندگانی
و ازدیاد عزت و کامرانی است • از آنجا مراعات نمود • و هما ما فقرا معه ایم • و تعظیم حضرت
در فا قال • و دهی بالا • و خاطر آگاه • به دوام دولت قاهره مشغول شدید • مصداق این مقال توجیهم
حرم • مرضیه الخصال مخدره الفعال • خا در سلطنت خانم است • در میان بنات اخوال
چمن زینت جلال بود • نخواستیم و از خوان احسان مایه بهره شد • لهذا به سلسله خضرقان • ازدواج
با نصرالان استمرار یافته • در مملکت فارس متعین شده است • در حق متنازالیها محبتی و دستیم
در همه سال • از تصدیق • بنوازد و ضع و عشر دیوان در باب کهنه • به حصاید ذات محبت صفات حضرت
قدر قدرت شاهنشاهی خلد الله ملکه مشغول کنید • مقرر آنکه نواب مستطاب ... والدهٔ کامکاری
حسام السلطنه حکمران مملکت فارس • از نوشته • باذن شاهی • از دعا لیرانا هر ساله مبلغ ... مقرری
استمرار بکاری • و در حق متنازالیها کاربانی داشته • در بحر محبت • المقرر آنکه کرام

منور مبارک بلاغت که از شائبه تغییر مصون [illegible] فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۳

۱۲۹۳

این کاغذ را معاون الملک میرزا حسن خان مرحوم [illegible] بجا [illegible] میرزا آقا [illegible] جناب میرزا نصرالله [illegible] و باخلاف جناب [illegible] میرزا [illegible] و میرزا نصرالله [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] کند

منقوله کاغذ معاون الملک چنان [illegible] بودی [illegible] حفظ [illegible] علاوه بالا [illegible] هم [illegible] ناب [illegible] بتّه [illegible] کسی [illegible] بیت [illegible] اینهمه [illegible] میرزا [illegible] گاهی از جناب نصرالله [illegible]

رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب [illegible]

[illegible] بیت هرکه [illegible] اگرچه [illegible] [illegible] آن [illegible] میرزا [illegible] ناچار [illegible] در آن فضای [illegible]

(۲)

[illegible] هر کسی [illegible] [illegible] و از [illegible] و [illegible] اسباب [illegible] بعضی [illegible] [illegible] و [illegible] بوحشت [illegible] و [illegible] و از [illegible] ملک [illegible] [illegible] زره و [illegible] در حیات و [illegible] [illegible]

می [illegible] در [illegible] خانه جای [illegible] [illegible] اشکال غریب و [illegible] عجیب [illegible] بسته خواهم [illegible] مصونا من اکف الاسینا [illegible] مغفور الامام [illegible] [illegible] بخوردن [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] [illegible]

[illegible] کام [illegible] اللهم انی اسئلک بجمیع آیات کلها [illegible] تحقیقات [illegible] [illegible] بیت [illegible]

[illegible]

زهی زحمت است، خوش است دلی که سینه‌اش بحر فراخ بود، و قلم گستاخ، ممتنع خنک، و خوابش در
و هستیار از دستم ربود، و دیو نیز قرار گرفتار شد، والسلام.

عریضه‌ایست که از دانشگاه جابجا بحضور همایون مبارک اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه در شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۳ عرض شد

قربان خاکپای جواهر آسای مبارک شوم. از لطف خدا و مرحمت شاهنشاه حال است، و از خوابهای شیرین مبارک آن روز، و از همه جهت مایه روسیاهی این بنده بود، نمیدانم چه عرض کنم، و بچه زبان و بیان عذر روسیاهی خود را بخواهم، مگر مراحم شاهنشاهی فلک طاعت جا کرا از کثرت عنایت از لغزش معصیت بنده‌زاده را، به چشم کامرانی خود بنگرد، تا تاج و تخت بخشند، و هنوز حیران است و ناگهان آفتاب درخشان، از کجا در این خانه ویران طالع شد، این گنج شایگان، از کجا به مفلس بی‌نوا رسید، و همای سعادت از کجا سایه بر این مسکین افکند، و روح القدس از کجا بالین بیمار آمد. ع اینکه می‌بینم به بیداری است یارب یا بخواب، چنان گشتم در آستانه بوم و دیدم بلند همت، زبان شکرگذاری آغاز نمایم، یا جان نثاری بر قدم زنم، آنقدر منظور جناب شوم، یا الله مقصد جلالت، و فی الحقیقه هر چه گفتم، یا کریم مثل همان تمجید و تحمید رسالت است،

و بهار دور

چه بر روی روزگار و جهان، رسالت بفهم فاسد خود بگو، و در موقعی در کتاب مثنوی در این رشته نظم کشیده است، باری خداوند ترا انشاء الله، وجود مسعود همایون را، از آفات محروس و مصون دارد، خداوند که بالکمال انشاء الله این بشارت است، و همیشه در مقام استجابت دعا از درگاه الهی مسئلت کرده‌ام، خداوند آن وجود مبارک را بالکل خاصه الهی بنی عباس حفظ نماید، و چنین قهرمان جهان را اینچنین بهشت نژاد، در قرون متمادیه، روزگار را از خاطر نبرد، چنانکه در دعای اعلیحضرت، در تاریخ قصیده شمس العماره عرض شده است انشاء الله بیت تا جهان است شاه باشد شاه، تا زمین است شاه باشد شاه، چون هر چیز را لایق بحضور مبارک لایق است، لهذا اکبر و قوطی عاج که در جنب کار چینی و استادان صنایع کاران، آن سرزمین است، انفاذ حضور مبارک شد، و این کمترین امیدوار است در نظر مبارک باشد، امید وار است که در نظر حقیر از نثر، مطبوع و مستحسن بیفتد، الحمد لله مطلع

مطلع است.

عریضه‌ایست که بحضور همایون مبارک اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه در ربیع الثانی سنه ۱۲۸۴ عرض شد در محرم ۲۴ آن فرستاده شد

قربان خاکپای جواهر آسای مبارک شوم. دستخط همایون مایه اعتبار روزگار شد، و تحف روزگار است، چنین بشارت آسمانی، و اشارت رحمانی، شرف نزول بخشید، خداوند انشاء الله وجود مسعود همایون

درکنف حمایت، و شرف عنایت خود نگاه داشته‌اند، و باعث آسایش عباد، و آرامش بلاد است،
بر بساط مبارک معروض شده بود، و در آن اثنا زمره منقرض خلافت نزول اجلال [illegible] و در آن
زمان شرف خطاب، استان جم پاسبان را از ذکر عفو، بر این بندگان، هر نوعی شهری، و در هر شهر
دهری ما تیز نگیرند، امیدوار بعنایت مالک رقاب است، و زیارت این [illegible] کامل را
بر این بندگان حضرت، و جا کنند دولت بر دوری رامی فتنه‌ها، مرقوم شده بود، معلوم شد
رخصت توطین نموده، و در مقام خود از بذل مال مضایقه نداری، و هرچه در دهر آن خاطر مبارک عکس پذیر باشد
همان صواب است، بمقتضای شیخ ع هر عیب سلطان بپسندد هنر است، و آن قبیله غافل میدهند
و مال نعمت فراوان بعلی مثال این بندگان، با مورد است یا تکلیف، الا مورد شده مرحوم
و لیعهد [illegible]، بجوهر صداقت در بلاد دین و دولت از شاه برای اولاد مانده است، لا
[illegible] حکومت منصب، و در خبر است که [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] است
مبعوث شد که لی علیکم عینان الماء و الطین یعنی مرا بر شما دو چیز است
یکی آب یکی خاک، و منظور شریعت این بود طبیعت آدمی چیزی از آب و گل است، از آنجه
با آب و گل یاری است، [illegible] هیچ احداث، و در منبع آب و خاک شد خواهم داشت و [illegible]

المال نقصان است، یا از مال عیب خبر دارد، و آن در جا در سرا این، مرا انعم المعین است و این
مرحومه بهین است، و هر که هر چه تصنیف کرده است، در جای [illegible] خوبان نگاه، و اعلیحضرت [illegible]
داد نقد و نزل، و کم و کیف، همه در [illegible] حیف، [illegible] آگاه، و این بنده در آن وقت
در دولت [illegible] رفت، جنس [illegible] خلاف رضای جانی بود، با آن [illegible]
گرفتار شده، و در نظر مبارک مشهود است، و در این دولت قاهره [illegible]
سرافراز شده، و از قلت مایه، و قوت [illegible] بکمال [illegible] نمود، و در این صورت کسب مال [illegible]
[illegible] امر محال است، بر مبارک اعلیحضرت [illegible] و در این موجب و مردم
در مقابل [illegible] معلوم [illegible] فضلا، و قناعت [illegible]
[illegible] این بنده استطاعت آن [illegible] برای [illegible] قناعت خود کند، از آن است هر کس
بعقیده خود [illegible] و بعضی است و این بنده [illegible] فیض، و [illegible]
[illegible]
برابری کند، [illegible] مقبول است، و [illegible] معصوم، و الا [illegible]
مضروب [illegible] امید است [illegible] برای بنده الله، و جای [illegible]

و در زکوة بعزت قناعت را غنیمت، بر کثرت نصاحت، مشرف ... بود عرایض
این بنده، در نظر اعلی پسندیده شد، و از آنجا مذاکره فیروزی در وجود آن جناب را دا و لهذا بحمد الله تعالی
هر چیز در نظر ایشان مشهور است، و این فقرات بعض ... این جا پر است، و فدوی عرض را
در پیشگاه مقدس ... مقبول شد، و قبول آنهم محض اخلاق ملکانه، و اشفاق ملوکانه است
ان شاء الله فرا دم بیاد است این نعمت کبری، دولت عظمی را بر بندگان خود پاینده و ابد مخلد
دارد الا ولی الامر جمیع مطاع است
۱۲۸۴
در جواب عریضه میرزا ابوطالب وزیر لشکر مرقوم فرموده اند بتاریخ جمادی الاولی
مقرب الخاقانا، کاغذ شما رسید از مطالب شما مشعوف شدم، هر چه نوشته بودید عین
صواب بود، و حرف جواب قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و مبرم
خطابه لِکَیلا تَأسَوا عَلی ما فاتَکُم وَلا تَفرَحوا بِما آتاکُم علی الخصوص دولت فانیه
دغدغه خاطر نرسد، ولکن هم بشما این نصیحت را دارم، و شما چرا اسم ... را صرف این
امر سخیف کرده اید، هر روز و شب با رنج و تعب ... طی کنید، و ...
نشر ... و در ... الله ... و ... الله ...
دانه دخته

دانه دخته دیرین را زنده و زنیف، و در این دِحلة الشتاء و الصیف به مصرف بر بیند
لا اقل در نظر شخص، فاتحه ... شما باشد، ذلک الفضل الله ...
... هم ... بیشتر ... بار ... است، و الان ...
دراینکه این عار شده ... و آنچه از این کار گذشته اید، زحمت ... است، و ...
با فرخان ... از وطن آواره است، حمایت ... در کنف حمایت ...
... نمازگزارند، و روزه بگیرند، و بار ... برود، باید ...
هم داشته باشی، ان شاء الله این خواهش ... قبول خواهید کرد، و باز هر که باید از ...
خواهید داشت والسلام
این کاغذ را بنواب مستطاب ... الدوله نوشته اند ...
رجب المرجب سنه ۱۲۸۴ هجری در ... جناب ...
حسین نوادهٔ مرحوم ... العلوم تصدیق نواب مستطاب معتمد الدوله سلمه
فریب سوم، در مجلسی ... از عام و خاص ...
از عبارت لا وفاء للملوک در میان آمد، و تحریف کتاب و تصحیف اصحاب
در خط نسخ کاف و لام شباهت تمام دارد، لا وفاء للملوک شده است، ...

نقیضه بر سلاطین، و بعضی از شبان نهار و بعضی نهار انبر چهار روست، تا گویا این کلام مجمعی، و کدام
کتاب منفعت است، ملول است و از دولت سنت، و بر وجود او غالب است، و رحمت را
طالبست کار بر نشود، و دوا چاره نمی‌کند، علتی را با مید دواء، و علتی را با سید ماه [illegible]
دوری عقبی بی بازار، اقوم با تند دباریست، و ممکن است تا و عقابیست پیک آمده
گفتم گفتم و آب روا داران، همی چه گفتم گفتم و ادر نسیدا، جرعه از عجبا دید، و طایفه
از صنادید، بل جمعی از ثقات، و جمعی از ثقات، و در مین کلام حق، در مقام طعن و دق بر آمدند
ما سمعنا بهذا، و بعضی سخن محزون است، لا و فالمحزون. مردم و مطعون است
این بنده را، به غرض خان، و غرض بیان نسبت دادند، و تخم جنس طیر یا خاج، و دیرین مصباح تا
بوم، نه فرصت گریز داشتم، و نه قوت ستیز، تا از لطف کردگار، از در سلطان سپهر
و دیر بر آن بیشین، بعض و در پای رفتار، مولا آید بر کار آمد، فقد قفا و کلاهما ظهرا [illegible]
از فاحش عظیم، و حادی لغات است، و [illegible] از ناموس اعظم، و سلاوی لغات آن کتب بر بالا
بابانگ کشف معضل بنمود، و مهمی [illegible] محزون نیست، و این کتب [illegible] معجز بیان حتی مشعر فرمود
و این عبارت صحیح، و این اشارت ملیح است، و بر ارباب حضار افرقه، و از تنغم از [illegible]

این بنده

بنده زاده نوازی این جنب با بیان عربی مبین، در شکران نعم المولی و نعم
المعین، سر رشته [illegible]، موفور نشود، [illegible] در اسلام، و از صحیح کار [illegible]
[illegible] سعادت این بنده بستم، الا [illegible] داشته شد، [illegible] و طبع [illegible]
و فرزانگی، [illegible] در میدان [illegible] بازی [illegible]، و در این [illegible]
بعضی فرائض [illegible] پرداخته، از جرعه در بستر بیان، دیگر [illegible] سعود است
[illegible] شعر [illegible] از خاطره [illegible]، [illegible] در لجه [illegible]
چگونه از [illegible]، [illegible] آید، عجب [illegible] آن [illegible]
[illegible] مشکل [illegible]، [illegible] جنایت [illegible] زیب [illegible] کنند، [illegible]
[illegible] پیک [illegible] در [illegible] امید دارد
[illegible] از [illegible] و منبع علم و کمال، و معدن
فضل و افضال است، [illegible] بعین [illegible] عراق
[illegible] شعر وعین الرضا عن کل عیب کلیلة، ولکن عین السخط تبدی المساویا
[illegible] در نظر [illegible] و در تغییر و تبدیل [illegible] خواهد شد

[illegible]

مکاتبه زاید حضرت لحضرته ادام الله اقباله والسلام خیر ختام

یا ابن صدر العلوم وابن الاماء * جدیا اصل الفروع فرع الاصول * انت ابن الوصی وصدر الفضلاء

من بعد ان نت بذبول * ان اسم الکتاب سم الطلول * التی فی الثری کآل الرسول

لا عالله اسم هذا الکتاب * لا عفی الله رسم هذی الطلول * انت صدقتنی بقول الله

قلت بالامس لا وفا للملوک * خذلونی وکذبونی اما * انت الزمتهم بفصل الله تبارک

رضی الله عنک مازال الیکی * کوکب فی دجی ولیث بخیل *

بنواب مستطاب حاجب السلطنه دام اقباله در ماه رمضان سنه ۱۲۰۳ از طهران بجهت ... صادر و در شعبان ... ارسال شده است

ای سروری که گوشت جاه و جلال * در وقت صادر از بزکند خرج عاریه * ذکر جمیلت در آفاق منتشر

چنانکه در عرب و عجم مثال ساریه * دست تو در نزال او غنیم مظفر * خلق تو در شمیم بوی مشک داریه

باشد برای مجلس تو عیش نامه * که جزای دشمن تو داء واریه * کوه فاقه چو دام شد بای عیش

بی آب ماند تب و چنین داریه * رنگی بکن میسر و صفا امرة تو باد * که بهبهانه بشکر و کاه لاریه

و الا زکر چه مطلوب خاطر است * رفعات کرم میسر بود و جاریه * در بیت شوم * تا ابی بجوار

دلبری دلفکار

دلبری دلفکار، و در آن بارگاه بنشیند، و دامن از صاحب بگریزد، هر دو را برهو، بیا برجهت

دیگ لطافت، و هر دو را بحکمت بنشیند، تا در بار، و دیگ در کار، و هر دو را بحکم کنند، تا در پیدا

دیگر در ایوان، هر دو را زیبا باشند، تا در قفا، و دیگر در رفتار، لا امید بیند و بین فرق ارف

و شجره مهذبست، نکوه مصاحب، و زنهو زبانست، خاصه کسی از این عشق رحاف

در اینکه ته از مرض فلک رستیم، و از عرض مدارک جستیم، سیدانید که از کافور و ما التعبیر

دکاسنی و با شیره به هر کی مجالی، و برکی و بهجت خواهد شد، و آنکه سیدانید در ایام جوانی

و بستگام کامروا و نجیب، و حادثه باشد، و در آنجا و سهولت این دار و دکه لت تعبیر آید

لقد جاوزت الخمسین * وجاوزت اعدای کالسنین * وبنا قوای من

هذا الالام * قد هوی فی درس * وخضرة هوای من هذا الاسقام * قد کم

ذوی فی یابس، و با ما مراقی حسیه، و از عراقی نفعه، و در صحاب شبیب، و سیح تبه

صحابی نسب، و در است، بسبب غفلت نباشد، کار دنیا نظام و دوام نخواهد داشت

باری اکبر عزیز نصیب را الکمان بود بار و دیگر از این بستن زند، و دشمن لیف، بهجی صاحب شد

ادیب و از نفس خدای، و از حد غرا ذنوب، و در آن وقت نگر، باجات شاد شهر، و دلدار شعشعه

وخاطری آشفته، دست تو بی ... ای حضرت عرش مرتبت مجتهد خدا، سید شهدا

[illegible] در روح القدس فزا و درازکوهم، و در روی ما ... که مالیدم حمزه دام اقباله هزار بار شفا [illegible]

[illegible] ؛ هزار لطف خفی ... چاره کو ؛ زظلم ... فرق تا بقدم فلک

[illegible] ... خاک ... ، ... کام ؛ ... ازمان ... کو

[illegible] ... قدر با مرد ... کو ؛ هنر مرتبه ...

[illegible] ... خواهم کو ؛ در حقیقت ... آن ... ضعف ... نشد،

بلطف ... شد، والله ... بیرون آمدن آن ... ملاحظه

می آید، چنانچه ... من ... الا ... ع ...

[illegible] ، ... قدرت الهی در آسمان ... ، و زمین ... ،

سهی و آسمان ... ، خاصه ... ، ... ، ... خاصه موجودات

وخلاصه کاینات ع چه باک ... ، ... ، ... الرحمه

[illegible] ... بیت ... آن ...

داوند ؛ ... بیت ...

که

گفتوبان، شکرهای تو نیارم در بیت شعر فحمدالله حمدا له علی ما هدانا جمیل النعم

دگر امید داشتم ... خواهد بود، ... شکر ... والا، خامه برنامه خواهم نوشت، ...

... خواهم نگاشت، ... خواهم کرد حرف ... ، هیهات هیهات لما توعدون

باری ... بیت ...

... بیت ...

... ع

... بیت ...

... ، ... ، ... خواهد بود، ... خواهد

داشت، وسیجعل الله بعد عسر یسرا، والحمد لله علی کل حال، والصلوة والسلام

علی محمد و آله خیر الآل   ... رحمت ...

بجناب ... وزیر مختار نوشته ... مرحوم ...

١٣٠٤

... نواب ... معتمد الدوله ...

جناب وزیر مختار، رقعه ... ، ... شعر

[illegible]

اهلاً لسعدی والرسول وحبذا، وحبذا الرسول الحبیب جاء المرسل - اکنون ازین چمن

آراسته، و زلف دلکشای پیراسته از بمبئی هنر زینت و دست پر نگین دلدارانست، هنرش ترجیه

برنا بین نازنین است، و فنی بدیع عیش، و دقایق طبیش، و مهرو قران، و شهره بانیان تو به تو پیچ

دام، متاع غارت دخترداران بود بمبئی، تو نابینا بیشتر پی سنانم، ملامت تیم شیدا علیفانم، و در هر غمزه

هزار هزار بند میکوبد، و در هر کام، اهل دام می گسترند، اگر چه خطشان دمیده، و خطشان پیچیده

قربان دربیابانی، و شرشان در آبی، و قرشان زحلیت یکی عطاس، و خرقشان از زینت

صبغتی ناجیب است، بدلالت تا بضلالت بنزدیک شوند، الدال علی الخیر کفاعله، و چون از

دور ایشان بر حلقه زینی میکوبند، و درین ادا از جهت جلوه میکنند، و در آن وقت

نفیسانی ترشان محجوب بود، و لاشک دعوت ایشان مطلوب، و این عید شی المليحی الا

عفو ربه الجليل، در جواب سوق الاشیاء برتبها، و تخفیفها مزیت، حالا در نسق

کدورت، باین سهولت، چرا خریدار متاع کاسد، و شیء فاسد شود، اگر چه الحمد لله که الفقر

ابیه، ازین الاشیاء دنیه مبراست، و طبع سلیم ازین نقایض و مثیم معرا، و لیکن هیچ نباشد

جمعی در عقب کرنید، و عجب جو مضمون خوانند گفت، اتقوا من مواضع التهم

و اجتنبوا

والجتنبوا قول الزور، و مظلّتین و جوان غریب از پی بعضه، دمیدانند، و در دایره

قهرانست، و خواجه ایران، و مغرور از دلیران سیاری، و دلیران کاریست، دانشوران کاهل

دلند، و روشنگران مائی، از جنس اکثر عطار و منفعتی، و از اهل طرح کنسر زهره جبهت است،

مجمع اهل سلیقه، و از هر طرف هست، محفل رجال روم و زنگ، و مهبط اهالی چین و فرنگ است،

بمبئی جانانش جنایت انگیز، و شیطان مار و مار و وادی آمیز، و قضاتش کار بر خلق، و کلانترانش

زحمت هر خلق، امرا لشکرش حرام کاره، و حاکم لعیانش رشوه خواره، و بازار گرایی هر چیز اگر چه متعفن اوباش

طالب بسیار است، و بجهة هر متاع اگر چه قابل هم نباشد رغبت بسیار، بمبئی متاع کفر و دین بیشتر در تست

گروهی این گروهی آن میپسندند، اگر زعادت خبر شوند، سر بیمایان را خواهند کشت، و در دقت خواهند زد

خوریت غذا عزّ کنیسه، ورسم روزی در کس دیده، و در یکدیگر محبوب و زیست، برفرق جهان حرف

جمال و زنه، و دام غمزه در کمال نمایی بابود، بجهت دیگران هست، خاصه درین ایام ماه روزه

در بجهة ارزد و حام عوام بمبئی، بیت یاد الیست بکردند، و جعفر نیست بقوه یمین، و از اعمال

شیطان رجیم لعین، در باره باز در کارها خواهند، و در قفه رفته اسپ مرزاره آب رسیده به جوان

علیهم الامر ان یرجعن قومنا کالذین کانوا، باین احوال صلی الله است و نا بکر ما در رسید،

دمن بنیر بادی، شب زمستان با مزاج علیل در حافظ خسته، نازاو از این خفیف نشی توان گذشت اگرچه
میدان سخن فراخ است، و خامه گستاخ، والسلام خیر ختام. در تعریف غالیه نوشته
الحبة حبة الجنة، يلين الطبع، ويعين الشبع، يطيب رائحة الفم، ويذهب
حامضة الفم، حجمها صغير، وجرمها حقير، نفعها كثير، يروي الظمآن و
يشبع الجوعان، يسكن الالتهاب، ويمكن الاضطراب، علمها عالي
وثمنها رخيص، فعلها عالي، وجنسها نفيس، زبان اصفهانیان خاک [illegible]
گوینده و در حقیقت پاک شیر است، و بشیر از شکر لک خوانند، در تصحیف سفیر ک روح
بر بشیر ک [illegible] فرح، که فتح حجره، و شگفتگی بشره را نافع است، و حرارت قلب و معده را دافع
طبیعت عامی را نعم الاکل، و مجیب را نعم المولی مجرب است، و در قانون شیخ الرئیس
این علق نفیس را از قسم [illegible]، و بخواص او [illegible]، یا باسم دیگر مسطور است،
و منجد دیگر مذکور، کلوها هنیئا مریئا فی کل لیل و یوم، بعد الغذاء و
قبل النوم، و بهر مزاج سازگار است، چنانچه بین العوام مشهور [illegible] نیز مشهود [illegible]
۱۲۱۴
کاغذی است [illegible] سلطان [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible] الدرس الطبیب فارسی

قریب توم، صاحبقران با طلعت زاید تا، حامی خلعت والده شاه، انعام
واکرام خلایق، در رایق در خور طلعت، خلعت خویش است، فیدانم [illegible] قرین دو اول
[illegible] در ذهبی خطش دیده، و خطش دیده، آینه [illegible] و لله، و آینه [illegible]
چه خواهید بود، من يرحم من لا يرحم العباد، من يقبل من لا يقبل البلاد
البعض شاه [illegible] کسی [illegible] [illegible] خریدار، بازار [illegible] کار روا [illegible]
[illegible] و بالای وصفا [illegible]، حاجب از قرار [illegible] هر بیرون کاشت [illegible]
منزلت، و تعظیم مرتبت او هر قدر [illegible]، باعث [illegible] علاوه بر آن خواهد بود، ان شاء الله شاه [illegible]
قدر دانست، در زینت با این حیله خوب، و در [illegible] مرغوب، دائم برای [illegible]
باشید، ان شاء الله هرچه هست از متاع نعم، و صنایع کرم، از درگاه تو خواهیم گو، وان شاء الله
امید است در زیر سایه حضرت [illegible] بزرگی، و راحت [illegible]، [illegible] سلطان
[illegible] رنگ، [illegible]، و هر [illegible] [illegible] اول از [illegible]
[illegible] نکنید [illegible] والسلام ۱۲۱۴
[illegible] ناز بین و جواهر [illegible]

[illegible] علیشاه برادر عیسی میرزا نوشته درباب [illegible] دولت باشد

[illegible] خوشحال [illegible] و بارها [illegible] روز قبل از [illegible] جواب [illegible] مرقوم [illegible]
[illegible] و تصدیق [illegible] در [illegible] مشارالیه [illegible] الف [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] مارا بران واداشت که [illegible] قبایل [illegible]
دادیم مشارالیه [illegible] آنرا [illegible] والمیزان [illegible] در این شهر [illegible]
[illegible] در قصر لانه فی جنة عالیة قطوفها دانیة [illegible]
[illegible] شده [illegible] خانه [illegible] بهانه میکرد
[illegible] در کار [illegible] و معاشرت دیوان احتراز باید [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] بپایان خواهد رسید [illegible] در این قضیه [illegible]
او را خواهند کشید [illegible] خواهد افتاد [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] و ما هم [illegible]
[illegible] هرچه [illegible] تا این [illegible] کرده [illegible]

باطلاع صاحب

باطلاع صاحب [illegible] و [illegible] خط [illegible]
[illegible] الطالب [illegible] درویش [illegible]
[illegible] را [illegible] کار را [illegible]
[illegible] در این [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] بدلیل فاخذناه اخذ عزیز مقتدر [illegible]
[illegible] شهر [illegible] شوال سنه ۱۲۸۵

بنواب [illegible] السلطنه ادام الله اقباله [illegible] نوشته شد بتاریخ ذیقعده سنه ۱۲۸۵

[illegible] جماعت هندی [illegible] معروف [illegible]
[illegible] آهن را نرم کند [illegible]
[illegible]
[illegible] بهانه [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] روانه کرده‌ایم [illegible] داشتیم [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

دهر بسته نهاد، چه اثبات است، و هر جوق جوق، با وجد و شوق تا بانه، هر روز به بهانه می آیند،
و از حالم آن مستان با خبر اگر به تماشا جا شدم، گفت در این ولایت رونق نیست و هر بی نام،
ننگ است کم و بیش نیست، همه یک رنگ بیگانه و خویش است، و در آن جمعی عجایب پیچ
ولایت كثير المقاليك شهير الصعاليك صعب المشرب عذب
المشرب می آید و از فهم و حال که این وجد و حال است، این بنده مستمند جا، در پناه و آنچه از
هر چند زند کلاه طرف کج، و تماشا در این نهج، همی رفته و مشتاق رفته، این ورق کتاب را بر دوست
و بجمال شاهد بنمود، کم چه میشد و از این تکلیف جسمی، و معنی حقیقی، و مطلوب درد آن بیشتر
و محبوب ساحر کشور است، می آوردند، و می دیدیم، و از کیفیت در محروم است، از زمانه
از محروم نباشم که دیدن از بلی ندیدن، بود ضرر، علم هر چیز به از جهل است،
خاصه چیزی که در طلب او بسیار نفس آفاق سپارند، و لهو و رجال، و طول بال
آوفاق کارند، و در شان اسرار او سر گردند، و با صرار او جویند، و در بهای سر آن پاک و نهند،
و در هوای سر پای او بر افلاک نهند، بر حسب اتفاق، چند صباح از آن لشکر دو، و هر دو مغز زند
و لصورت شهره رسته روز قبلی آوردند، و به طلوع دنیا، و هیچ است با محبت این رنج،

بصورت سامی، و حضرت نامی، و جرعه مربوط، و شرابه منضبط، و شام، و محرم اسرار،
و محرم این کار است، عطا فرمائید، که به مذاق آن شراب آید، بر آن شطی به مایه معطب است،
دم دم بنهید، کم کم بدهید، و به یک رقص کوکب، نهفت کوکب خواهد کرد،
دیگر باره عالم جبروت و ملکوت نماید، و در هر فواید فو، در خاطر شریف هست و مذکور است،
در تنگ دنیای تنگ، و تو به چنگال تنگ آرند، و در کوله دوار چرخ این فضا بیرون بروید، و دگر باره
و ماه و چنین تماشا را بنا کنند، که حد زده آن کوله زرینه زنی، و آن کوله کبوتر کشت، حالا که
چه ضرر است، و در یک قوت بقوت، و لاهوت، عالم ملک، و ملکوت برابر
زدیم، فلما اكلناها ودب دبيبها الى موضع الاسرار قلت لها قفي
مخافة ان يسطو على شعاعها فيطلع ندماني على سري المخفي اینی
بیرون تاب و شعاع هم ندارد، و خواب به جماع هم نیارد، جامه بر رو افلاج، فاعجز العلاج،
عمر از تن، و معلق عشق است، خواهد فرمود تا کشف حقایق و اسرار چه کار است،
بیت: لیلی عاشق معشوق رمزی است، چه دانه از آن شکر نوازند، که اشعار طالب
آتش و مطلوب هر کس است نگاه داند، و بیاعش شاه طهماسب صفوی را نمیده، خواهم عرض کرد

استغفر الله من هذه الظنون ، کل حزب بما لدیهم فرحون [illegible]

ع ما را بدین گیاه ضعیف این گمان نبود ع العفو عند کرام الناس مقبول

[illegible] ۴ [illegible]

[illegible] ذی القعده الحرام سنه ۱۲۸۵

[illegible] دفتر حساب ، ما الحب ما لهذا الکتاب ، [illegible] عید و ساعت ، در سه چهار روز

[illegible] را از [illegible] صرف [illegible] ، و حرف [illegible] ، [illegible] در این [illegible]

درگاه ، جهان پناه [illegible] ، [illegible] ۳ [illegible] اعمال [illegible] ، از جمیع [illegible] ، بازار آورد

دو جا [illegible] ، [illegible] و آن ، [illegible] ، [illegible] هر کس [illegible]

[illegible] ، [illegible] ، حال [illegible] ۳ [illegible]

نمود ، [illegible] خارج [illegible] قلعه مبارکه ، در بعضی [illegible] کار جهان ، [illegible]

[illegible] ، آن حصن متین [illegible] آهن [illegible] صرف شود ، در [illegible]

[illegible] نقد معین ، [illegible] متین تعمیم ، با اینکه در [illegible] ، بقیه [illegible]

تسلیم نماید ع حکم آنچه تو اندیشی ، امر آنچه تو فرمائی ، اگر چه [illegible] قلبی ، [illegible] آن

بیان جهانی

بیان جهانی [illegible] ، ما لا یدرک کله لا یترک کله ، [illegible]

[illegible] در روئیت ، [illegible] ، و این [illegible]

[illegible] ، [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، [illegible] ، [illegible]

[illegible] کاغذ [illegible]

[illegible] ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۸۵

[illegible] ، [illegible] معروف [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، [illegible] ، فلک [illegible]

صاحب [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، با آن [illegible] ، این مجری السیل

من مطلع التسهیل ، سبحان الله [illegible] زمان [illegible]

فصیح [illegible] ، [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، [illegible] ، [illegible]

ذری جواهر ترا فخر یافت، و رنگ سپهر چو امعورت اهرمن، آنگه شهر بالسوان بود، آیت

سخره میان است، صدق الله العلی العظیم، تبلّم جلوه‌گاه غیرها، سرکار معلیا

تر کبری، وامثالکمها، و عمت نعمتها و گوهر منشش عام است، و در محمتش تمام خاک و زر

سنگ و گهر، در جنب عطایش برابر است، نخواهنده محتاجان، از راتبه معین، و در باطن

مبین محروم مانده، بارهای خلعت جنان، این بهانه‌پرداز است، تا حجت اسم از طبیعت

کریم سرکار چه قضا کند ۞ جزو را امید بسی کم است، اینکه سرکار هم تشنه بکام رحمت

از انعام و اکرام او، فلیس و علیه، فقیری و بیشتر نخواهید کاشت، بیش از این هر چه بیدلوی

طمع و تخیر داشته، در شیفته جمال بوده، در فریفته دلال، و حالا هر چه عطا کنید، ثواب

اخروی تحصیل خواهید کرد، و مهجور از قافله، و محروم از سلوه رحله است، والآخرة خیر لک

و ابقی، ان شاء الله تعالی، همیشه در بسط و عیش کامران، و از آفت طوارق سالم باشید،

و در بهبودی حالمان دستگیری فرمائید، بحق محمد و آله الاطهار، والسلام ۲

جواب مستطاب عضد السلطنه نوشته ذی‌الحجه سنه ۱۲۸۵

قربانت گردم، هر وقت مستطاب است، و هر خوب خیالی است، در هر جا مطرفی نوع باشد

وانا جا عدیم، نیمه بارشته کرد، کم کاسته، وکار احیش تاخته شود، و ما را عیش تلخ

و تعطیل در هر کار، مایه شکست، و تأخیر باعث تغییر است، چنانچه بقیه این بگذارند ۵ گرگدا

کاهل بود تقصیر صاحب خانه نیست، لیکن بنده هر چه صبر کرد، دیدم سرکار والا روی لیلی جلوه پسلا، از

حضور فیض عمیم، و فوز عظیم بشر داده، گاهی با نیاز رخید، کأن لقائهم عجیب

و گاهی باشکار خرد، و دمی با اختیار باخرد، فارغ لهاب، رافع کمال نشسته، و در برخیار

بست، هیچ منظور شده حقوق لیلی جوهر، و شوق آن از خاطر مستور است، و در روفائ

مسطور، چه شرح است، اوراقت را کو طلب کرد، فرجت لیطالکم وقالکم ۳ عزم یا خشن آخطا

حق است، و نه اقبال کریم مایه انقطاع ظفر و رق، و آنکه شاعر بیت تا قوه صبر بود

کردم ۞ دیگر چه کنم اگر نباشد ۞ ناچار بسکابه این کلام، و مطالبه این مرام لازم شد

دیگر از آن خوف داشتم، و علایق بند، و ظلم، و عوایق شد، و تا شرط این مطالبات

را از خاطر سرکار محو نماید، و وقت کمی انکار، در این کار فرمائید، و این بنده محتاج بالقات

بر آن، در شهادت این و آن باشم، در سرکار والا گاهی جرح شفو نمایید، و گاهی شرح فرو

و ما اخیر بترانی، حکم قاضی چه شود، یقین است که هر کس طرف اظرف را، بر این کلام مصرف

دو ۳ اینقدر هم میدانم که این ... لهام

...اینجا... ...

ترجیح خواهد داد • و حق این بیچاره مهجور و آواره در تلطف خواهش • و عمری در این الفت عجب است
چرا هیچ اقتباس اشفاق دولت • و اغتماس اخلاق دعوت • از آن صدف گوهر مبارک [illegible]
در ظرف گوهر بحر آرایی و امتناع کنها • در حقیقت تقصیرهایی کشید • هر چیزی از ایالت عطای فروغ
حتی تاریخ در تاریخ • از آن اشیار بر چار • بر سرت مبارک پیچیدند • اهل رغایب این بنده
بوز جهان • فرخنده بخشید از • راستی وجود مغتنم • و زآن محروم است شعر هیهات

لا یأتی الزمان بمثلها • ان الزمان بمثلها لعقیم • باری حالا از این کلاب درگاه

و شاب • دانا بر علام الله • و هنوز از فرح زاد گذشتیم • لا اقل از آن نامی عید یعنی • در درگاه
تازه وعید دار احسن حق دستیم • حق را حیا • با چاپار لطفا نماشید • وما علینا الا البلاغ تا چند
همت والای تو ع کانه امید قطره باران نشسته ایم • زیاده زحمت است والسلام خیر ختام ۳۱۱

عریضه ایست [illegible] نوشته شده

قربانت شوم فدوی با بخت و مبارک [illegible] • اول ماه [illegible] • الحمد لله [illegible]
گذشت • [illegible] ۱۲۸۰ رسید • آنچه [illegible] • و این [illegible]
آن همه [illegible] • این همه [illegible] خواهش • [illegible]

خوانم • بر وجود مبارک [illegible] • از نفس ظریف • بدولت سلطان جهان [illegible] ادام الله [illegible] در این
دعوت [illegible] • بیت • در این [illegible] از قام [illegible] سرافراز
[illegible] • هیچ [illegible] • در [illegible] • در خواب [illegible] عجب [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • کار از نظام [illegible]
معلوم شد [illegible] • [illegible] • از عدم ثبات [illegible] • [illegible]

و موتوا قبل ان تموتوا • در حق [illegible] • [illegible] میانه ماند است

باری [illegible] باشد [illegible] سلطان [illegible] آستان مبارک [illegible]
باید مورد مرحمت بندگان [illegible] • و [illegible] همه [illegible]
دریغ است [illegible] • امید است [illegible] ذات [illegible] صفات باشد
در حق [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]

[illegible] ۱۲۶۶ [illegible] نوشته شد

جناب [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]

با یه رُف رهی حرفهای مخوس ری • وازآن امان کرس دایون عروس اشمهار رفته گشت • والمهارقه

ان شاالله ورجوع شهود • مقصود مقصود • بجناب وسعوت • نقش نمود به لطف شدا اسعد اولی

شاد کفلد • دره نیز خود قصوری • ودرین خود قودی نیدایم • معلوم شود در حضرت ختام والانعام • دجناب در پی

باهتمام مدی الایام • شهابها قصی رفته ایم • ودر حصی رکشته ایم • تا ورکوتستان سبح این از داستان بنجه دومی

کاری دعالی مبایکه مقصود است • ازحمایت فی مشهورت • البس از آن یک نمیدانم چه در بهانه

کوفر • بیک بپایه اشرس دوانه گوهر • شاه قرب حضور را آشنید • دمن ور و ... شیه • در همچو

چه شنید • و چه فهمید • بقدر عجب استنوق الجمل واستحجر الطين • [illegible] نقطه

چین • و نشانه پنهان بخته بین • وجهان و آمیس • حکم از بسلان [illegible] میکنند • ...

شانه • از امتزاج و خلط تا نه صرابی میرسند چنین میگفتند • [illegible] شنید • کاهی

سبع الاف وحرف کلاف بیش آید • وازآن منقضی کلام عی • ومحرز از غیرطاقی ... صاحب

چیزلت • و نیاز و ... نیست • ... [illegible] اخبار • وازین گرکعات ... شر

از اراضی شیر گش • ... باشند • ... خواب مرج خطر • واستصحاب فتح وظفر • ...

صاحی دولت • ویقین بود با آن جریده کتابی که ... میشد • ... آسمی نشست

دراقوام

و دراقوام همگانه • یاحق این شد است ساکت • الحمد لله تعالی بر خوان انصاف داده • وازین کار خود

و حرف گرف • و ... ازین وجه کثیر • از قرار این طایفه خیر خارج است • ودرفع آن اشرار ...

بخلاف ... نیست • و ... تحقیق واوج ... میرسد • الحمد لله تعالی ... و خبر • رفع حرفهای ...

د ... گو • نوبت سلم وصفا • وعشرت رودات • کاشی ... ابحار میزدیم • ...

... • از رزم و جیش • بزم و عیش میبردیم • ودراین بهانه • از صدای ترانه • ...

... نوبت رزم است گاهی نوبت سلو • نقش نموده به لطف حق • جامه ... در نظرها

ثابت • واجتنبوا قول الزور • این خودروی چه میخواهی گو • ... سابق افروش

... • ... شان ... حلا ... • و غلغله شان در حلا غنوده • الحمد لله ...

... • وازنقض بعد نقض ... رسید • ... است که ... ازآن ... دلیست

حکایت کنند • وازحان ماضی روایت • ان خیر الکلام قل و دل • باری ...

... • ... بیا • ماشاالله • در زرع تمام است • و ... لطف

... فتح اوراءان • وبهیه اجازه ... بیک فاله ... کنند

هیهات هیهات لما توعدون • تا از طوایف نفیس • وطوایف ...

چون دولت قسطنطنیه نیز شنید بشکست و این کار صورت بگیرد، و کسی این چنین سر را نگه
و این بحث را برحسب مراد کند، تا این حالت و کاغذ انگلیس یک چیز صلاح برنند، تحت حمایت دولت
میان آمد نوبت، قدری زبان حکام و دیگر [illegible] و جمعیت [illegible] این [illegible] شریر را [illegible]
بجانب [illegible] قلال [illegible] استظهار [illegible] سالن دراز، تا جشن [illegible] عادت [illegible]
را بجانب، تغییر حکومت، از همه خصوصیت آنچه بود، در معنی مطابق [illegible] هذه علی
داشتند، تا آنکه از این خیانت مأیوس شده، ساختن قلعه [illegible] بحکم [illegible] [illegible]
بمیان آمد، استحکام آن مکان [illegible] مایه تزلزل ارکان [illegible] چندی [illegible] رفع قلعه و [illegible]
با قرقان، و [illegible] مردان [illegible] در رفع [illegible] آن سامان، مایه تقویت [illegible] دست [illegible]
خارج دو [illegible] قوی، و آن [illegible] غیرت شد، عقده آن [illegible] کار شد، و [illegible] ایشان، و در این [illegible]
معهود [illegible] نفاق [illegible] واستشهاد [illegible] در آن [illegible] غریب [illegible] بالاتر [illegible]
تا به در آن [illegible] کار شد، از فضل الهی و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی [illegible] و الحمد لله [illegible]
[illegible] شعر فلیس القرا الیوم عار علی الفتی اذا عرفت منه
الشجاعة بالامس پس از انعقاد این [illegible] اعلیحضرت قدر قدرت

[illegible]

[illegible] از انتظام این امر خطیر، و اتمام این کار کبیر [illegible] شعر وان لحوظها
عقلاء قوم یکون فودها حتف عظام الحمد لله [illegible] و [illegible]
[illegible] شعر بحیث تضل البلق فی حجراتها بیثرب
اخراه و بالشام قادمه پس از [illegible] [illegible] مستقیم [illegible]
این [illegible] درگاه از جانب اعلیحضرت شاهنشاه [illegible] [illegible] و [illegible]
از طرف [illegible] [illegible] و [illegible] ۱۲۹۶ [illegible] پس از [illegible] فتح و ظفر [illegible]
با [illegible] دلیران [illegible] و [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] ربیع الثانی آن [illegible] [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] چندان [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از طرق [illegible]
[illegible] شب ۲۸ ربیع الثانی [illegible]
[illegible] شدن [illegible] به خوف [illegible]
جانب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سقا باریک ، در شب تاریک ، مکنون نوا در بود ، تا به پیاله دستار ، و در تب تشنگی شکار چه‌ای ، از صد ...

شیر بود ، آن عزیزان مغرور ، از خواب غفلت بیدار شدند ، چنین بچه عبور از آب میران ، از غلبه ...

بطرف لشکر در رفته بودند ، و قرب و راسخ ... خبر شده ، بهیئت اجتماع ، بعزم قلعه ... زراع آمده

تا بر حرب ، دران طعن و ضرب مشغول بودند ، ز نور از عراق ، و در پس از علاق افتاد ، از

انجمله از حینی عقده ، شیخ کند ... ، و وفات حاجی شیخ عبدالکریم ، بهرکات جهیم ... تا از ...

نوکار ، و آفتاب شهر ما ، ... خود ، کانهم حمر مستنفرة ، فرت من قسوره

تا حوالی ... آن حشر ظلمه را تعاقب کردند ، و انجا را تصاحب نمودند ، و در آنجا ... زیر ...

... از قهر و زور ، ... زور ... ، افواج ... که ... سنقری ... و دریا ...

دلو ... داده‌اند ، و در فوج دست ... قو ... ، از طرف ... ، طلب نفع ... ، و ... مقصود

مامور ... ، الحمد لله تعالی بدست ... شدند ، و ... باوه ، بعضی ... تا باده ، ... سعید سلطان ... بعد

... و دو نفر ... ، و در ... کرده‌ام ، و ... باشکر سیم ... ، از آنجا عبور ... تواند کند ، ...

... کوه ... ازامان ... نماید ، ... رکشیده ، ... بعزم ... تا ...

لشکر سعود ... روز ... بود لشکر ، و ... چشمه آب را گرفتند ، که از آن چشمه بر لشکر .

نمی‌افتاد از بالا آید ، بد نابود شدند ، شب ۱۲ ربیع الثانی ... ، ... خبر ، ... لشکر را ، ... کار ...

خانه میران برده ، ... و فوج ... ، و در ... لشکر ... داشت ، ... جلادت ...

دران ... نمی‌کشد ... ، ... زنها ... ، و بیکی ... شده ... پیش ...

چنین ... رفته ... ، و آنروز ... حاضر ... ، ... در ... ، ... آمده

... خان ، ... ، لشکر از ان ... روزی ... ، ... مصطفی ...

روز ... تعالی ... بالا ... ، ... و روان شدند ، ... رحیم ... عثمان ...

پیران سعید ... ، ... آوردند ، ... کشته ... ، ... و ...

... ، ... افواج ... ، ... ، ... اکثر ...

چهره ... ، ... ، ... دلار ، ... مشغول‌اند

آن ... ، و آن ... ، ... ، و ... قلعه ... ، ...

... کرده ، تا این ... ، و ... ، و ... از ... و ... ، ... صغیر و کبیر

... دارند ، ... ، ... گیرد ، ... بریده ... نشان‌ها

... ، ... منطقه ... ، و ... خلعت ... ، ... منصب ... موجب ... گردد

جانب کرده بود، در یتاق و اوران، و ستیزی عینین از عهده انها برآمد بنده از ...

و صحرای دلبر، الحمد لله تعالی دولت علیه ایران با شکر ... با مین فتح جلیلی ... تبریک عرض

و جانبازی، و در این سرحدات قرون بی شمار، از این قراع و قلع عمارت ... و مذاکره ...

بود، در ساختن قلعه شاه آباد مریوان، و در این جنگ و جنگ کمتر از فتح اوراهان ... و با

آن وحشت، و در این دشت و قاقی دعا تمام را کرده بود، در ساختن و ... غفلت نکردیم، و دیوار

قلعه بقطر سه ذرع از آهک و سنگ، و بار ... تفنگ ... و با تمام و اتمام رسید، و در

زمان خصب و در وحشت و هم فارغ البال ... بودند، با چنین وحشت از عهده بر آمدیم،

و در آن سرحد برای دولت علیه مایه ... بود، الحمد لله تعالی از بخت دارای دیهیم و تخت، آن

بر آن ... و ... مرصوص ساخته و پرداختیم، امیدوارم و ان شاء الله ... سال به اتمام

برسد، و از تائید پروردگار، و ... ائمه اطهار، چنان ... برافراختیم، و چنین قلعه ساختیم

تا دشمنان دین و دولت کور شوند، و دوستان مسرور، فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نامداری جواب که ... معطل ... و این کاغذ ...

زمان سابق ... مبارک است، یا ... الحرف ...

وَالْكَرُّوفُرُّ ... ، اینک ... نظر ... حیف هرگز ...

نرانند، چراغ ... ، ان شاء الله ... به اتمام رسید، در فضای ... عجب ...

عیش و طرب، ان شاء الله در وقت ... بهار ... کامیاب شاید، ... جنگ

میان ... ، ... بنوازد ... ، ... سران ... و میران ...

... پیدا ... ، ... ، هر وقت ... باد ...

... مستوفی، دام ... ، ... خبر ... ، ... شهر ...

تشریف برده بودید، و من هم ... ، ... ، ... عشق ...

زمان ... ، ... خیر ختام ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۸۶

بجناب آقا میرزا رضای ... نوشته شد در رمضان ۱۲۸۶

آقا میرزا رضا، ... مشهور بود، ... ، ... پریشان ...

بی ... ، ... ، ... عالم ... ، ...

الحمد لله تعالی ... ، ... اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه، آن ... ، و آن ...

... و غارت ویران، ... ، ... شراب ...

دعای حماد و دخل شلیم خدمت شدیم پس نزد درویش رفته و تفحص نموده تا به بزرگ [illegible] چه رسد

چه ضرور به دور بردیم نزد درویش باده نفرستاد تا به زلف و [illegible] چه رسد تا چند قصه باد برد

غصه ساحل بیا بزرگ [illegible] و هم هر روز چای و قهوه را [illegible] [illegible] الله تعالی [illegible]

از توجه جناب اجل اکرم اعظم عقرب منظم خواهد شد [illegible] [illegible]

شده [illegible] این [illegible] [illegible] بیابان [illegible] [illegible]

[illegible] پس شب [illegible] بیابان رسید شب [illegible] قصه [illegible] دراز

[illegible] رمضان [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فراق

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید [illegible]

حکایت

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

حکایت: به بلای شکایت گرفته بود، و از مواخذه ناظر و مطالبه منظور [illegible] گشته، و با وجود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و در آن [illegible] باهام و ابهام هر چه پیغام و سلام داد، که طهارت در حرارت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این احوال معلوم شد که ان الشباب والفراغ والجدة مفسدة للمرء ای مفسدة، [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و یحیی کادان یموت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

دانست کار از چاره در آمد و کار از دست گذشت، نوبت بر ما آمد، وقت تنگ است، از چند مقام فصیحت
نصیحت، از لا آن تا طرا که غیر مایه شود، و سیر لیالی و روز میدانست، بعتاب و خطاب کشید، در حضور
مزینین ملته، آنگاه بجانه حیله نکرد، آن معقول مغرور رسالت، بضرب گاو سر، از پا درانداخت،
با زنان نشسته بچوب [illegible] صدای [illegible]، و از این واقعه حاجی شیخ [illegible]، آخر گاهی
فلفل فای، تا تخته [illegible] گیرای عزیز، و دایه پر مایه، و خرم خرم که خرم این کار بود، و هجوم
عار، هر که با [illegible] کوبید، دیگری خم [illegible]، و دیگری خمار [illegible]
جز زن [illegible] که در آن خانه از همراهان مردانه و زنانه [illegible]، و قراول [illegible]
بر در [illegible] موکل، و در درون از درون [illegible] از روزن [illegible]، و هر دو زن [illegible]
در زن بخوابد، در [illegible] مضروب و [illegible] منسوب [illegible]
یا و عصیان یار، و در عصیان یار [illegible] کند، در مقام کرم، در مقام [illegible]
افتاده، [illegible] داشت، [illegible] و از نعمت [illegible]
در [illegible]، از [illegible] این [illegible]، برای این واقعه خبری [illegible] الفقار [illegible]
مختار، خوب [illegible] کار [illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible] کریه اشتوان خوب [illegible]

هر کار از پیچه

جمع

هر کار از پیچه [illegible]، و این حرف [illegible] ترک واجب، و مذاکره [illegible] گوید، آنچه بایست خلق
گفت [illegible]، تا فواید [illegible]، [illegible]، اتسع الخرق علی الراقع، لعل الله
یحدث بعد ذلک امرا

کاغذ [illegible] که [illegible]
[illegible] دارد [illegible] بخیال افتاده [illegible] و افعال [illegible]
[illegible] در مقام معذرت برآمده یقولون بافواههم لیس [illegible]
قلوبهم، کاغذ [illegible]
[illegible] که [illegible] در زیارت حضرت عبد العظیم بروند [illegible]
برای [illegible] که [illegible]

۲ حرکت ازدم

جناب وزیر مختار، [illegible] ساسان، [illegible]، [illegible]
[illegible] نشر بودیم، [illegible] شهر و دیار بسیار بود
[illegible] رسید [illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] کردم [illegible] اقدام، قسم [illegible] داشتم که [illegible]
[illegible] از [illegible] مایه حیرت گوید، [illegible]

که درمیان جوع علوم، شیخ تمام داد وکرام است، و از تحریرات فصیح، و تعزیرات بلیغ را چه نام

فنّ نمونه خواستم، ای شیفته نشان، و ارکان حروف جنبان، خاطر نیرو انجالات خامه

تسلی بنا مرغوب گشته، همه سیاه اند بر حاشیهٔ تسبیح، و بادکان حروف رقابت چنین دارم، و دیگ تعلق

هیچ داشته بیخ، و دیگ تعلق دل، و دیگ نقطه چین باشد، و دیگ جمله بیخ، و دیگ تصریق بلا تصور نمایند

و دیگ تحقیق بلا فکر، آن قوّه علمی شرر دشور، و حروفهای بیرنور است، و مجالس این تحقیقات عوض

و تعریفات فرش زینت دو خطاب که ابر، و تحیرت از این دارم در ماندن کردش تا زان

عروس، بی با حرکت بیچاره این حرفهای بیچاره، هیچ در گوشه و کنار نخوت، نبینیم ابرار و جهان آن

خط ارم نهاد که سر زلیب دامان فلک رفته بالا، چه شرح متاع کاسه تجّار، و طبایع فاسد قرار

مشتری و خریدار شده، و در نظرها در قشه رنگ آرنگ، و اشعه روم و فرنگ جلوه ثبت

بکرند، وران طالع، و جاجنس تو ترتیب وکابل پنیر قبالا، خواستیم آدمی کامی از خزینه

لطیف اصفهان فوت نکنیم، و بازیکی کشف شیراز عیب، و از انصاف نباشد، هرکز طبع خبیر

بچر خبیر وخاطر آباد، بشی تو تماشا خیره، باری گمان آن داشتم باری تمن می‌بندداشتم

در ابرار نیاز عرضه جرج مرتبه لازال مقبله شفاه السلاطین، و مشکله [illegible]

چهار قصبه کردستان

[illegible]

الخواقین، و اد سلک حضرت جناب شوکتماب ستراً ماالله و له نظاماً للشوکة، اجتماع لطف اعظم

الحکما، دافع مساوی وجهالت عزّ تا الکت و دیگر عشرت فی المالک، دوام اقباله ورزاد

اگر باز گشاید بشکرانه وجود مبارک باشد، و اگر باز کنید، تا لاحق و تبارک، و اکر نه لا برازند

در ابو ظفر قبیله و عظیم فضیلت رقم همه جا بای گردش را تا اگر در اصفی بنجاف عجوهای درید باشند

بوحشت دربستر فراش شده، روزنامه وحشت و کار معاش، قلّ گشته‌شان در صحرا آمد، دیگر ای

مند بر انجا در تله، چنانچه دراز خوب زا افعال لیضر زان صعابت باری باز آوردن شرح خواهی

دادن از طها راین مقالات سلی ضرآمده عاره جهلا کردش طیب نشنیده، مقالات دیگر بوده

در دولتخواهی، بعرض باریافتگان حضور شناب می‌رسانید، که اکنون نا از بخت وادی وسیم وقت

فالب جان و فلک ساخت به اهمال در زمان قضیه دین مرشد، امر جلیل اتفاق فتاده، در حقان باری عبارت

برشته بیان کشیده، و دهری بیدا که قبل از همه بر فتح اردلان، در رفع آن فتنه در حضرت دارالامان

تهنیت می‌نماییم، که با جمعه افواق، در عالم خوش فتح، شتابی بر ابرابعد، و این فتح

فادی قلعه، و فتح نامها با طراف فرستاده شد، در مقابل تسخیر اردلان، فقه کرده باکاه، و حیرت

سهها با ماه بست، وکمر سرا اعتلاء این بیت، در ظهور این فتنه، و وقوع این فتح نزدیک

[illegible]

تخت و قلب واله بود، تا به ثابت [illegible] شود، هرگاه [illegible] نظر و کار [illegible] کارگزار [illegible]

و بعبارت اخری [illegible] در رزم چو آهسته، و در رزم چو [illegible] بروایت مبارکه در [illegible] شوم، و از

اصحاب رای و درایت عقل [illegible] بخت واله بود، و امیر [illegible] خطیر [illegible]

و عقده [illegible] با این [illegible] شعر چنانکه [illegible] بخت و دانش [illegible] بر [illegible]

برآمدت [illegible] مقصود [illegible] چو [illegible] خاطر [illegible]

و عنصری گوید [illegible] شمشیر [illegible] و اگر با [illegible] آب [illegible] بیان [illegible]

با [illegible] خوب و [illegible] مرعوب [illegible] و الحمد لله [illegible] مبارکه [illegible]

فنون [illegible] لشکری [illegible] کام و مظفر [illegible] شده، فلله [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امر خطیر برآمد، الحمد لله [illegible] ظاهر است، و [illegible]

اگر [illegible] الله [illegible] و [illegible] باشد، و از ادبای دولت [illegible] خائف أذلّ من الوتد

خواهد بود، و [illegible] أطوع من الخاتم في اليد، و اگر [illegible] حضرت [illegible]

خاطر حضرت [illegible] و [illegible] ثابت و [illegible] و [illegible]

[illegible] باب السلامة في السكوت وملازمة البيوت، نه [illegible]

و نه عیب بگوئید

۲ چو [illegible] آب [illegible] گردد
[illegible] ادبار

و نه عیب بگوئید، نه طالب گو [illegible] باشید، و نه [illegible] زن [illegible] و از [illegible]

و [illegible] اختیار [illegible] با آنکه [illegible] بودید [illegible] و امرا [illegible]

[illegible] کلام، و [illegible] از [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] و [illegible] از آنجمله ناچار [illegible] و نصیحت [illegible]

[illegible] بودید، [illegible] و [illegible] با [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] و لو بات منه هو دیا کالطبل

من تحت القطیفة، [illegible] مذاکره [illegible] در امر [illegible] با [illegible]

[illegible] و [illegible] نه [illegible] آید، و اگر [illegible]

[illegible] خواهید، نه [illegible] خواهید بود نه [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و ولایت [illegible] است، و [illegible]

نعم الملک، و [illegible] همه [illegible] بالاتر [illegible]

[illegible] و در [illegible] آنها [illegible] باشید، و در [illegible]

و اگر [illegible] برای [illegible] و خوردن [illegible] و [illegible] با [illegible]



٥ عالم همه دانند و اندر همه دانست ، هرچیز و هر چند با التفات رشته‌ای قیمت [illegible] چندانست ،

با جاه و جلال ، تا نوبت قطب شاهی رسید رشته ، هم قرب بارگاه دولت ، و هم قرابت الشاه ،

از خدا نکرده حصه نفور و غم ، فرد شکر [illegible] پیش بهار را ، در کردار [illegible] ، هیچ کرم

در جای چنین شرکت ، اینقدر دانسته است ، در کار بهار [illegible] ، و غرض او صحیح باشد ، هرگز

غافل از حق او نخواهم کرد ، و بخیالی خود مقدم بر همه چیز خواهم داشت ، ان شاء الله در حق کسی ظلم نشود

در صورت باز خصوصیت [illegible] ، داستان دولت کالی ، فرزند [illegible] ، در هیچ عرض

حالی دست مقال نکرده است ، مصراع : هر کار است قدرت الا بدولت [illegible] ، و عجب [illegible]

[illegible] ، و معتمدان درگاه است ، در حال کوهستان [illegible]

[illegible] ، [illegible]

شان [illegible]

٥ [illegible] ، کان لم یکن شیئا

مذکورا ؛ نه از [illegible] عوام [illegible]

کی ، یادم بیرده مالله کبخد کلدی کبخه کبندی هیچ بیلدم عمرم نجه کلدی

بجه کبندی ، و اگر [illegible] دارد و با رحکم [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، [illegible]

[illegible] بقصر [illegible] جدید بار [illegible] ، [illegible]

[illegible] و لا یصلح العطار ما افسد الدهر [illegible]

[illegible] ، و ربما [illegible]

[illegible] ، [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] خان [illegible]

[illegible] ، و الله

[illegible] ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم

گاهی [illegible] ، و گاهی [illegible] تیغ [illegible] ، گاهی زیارت [illegible]

[illegible] ، و گاهی تجارت [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، و [illegible] کشیدن [illegible]

[illegible] ، و [illegible] صلاح دین ، دولت [illegible]

و فلاح ملک و دولت برین، چه لازم است و بعضی فی مسکن ابنهیه ترا را روان گیسید، شیر زا را
مران، و مباینه بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای، نبرد رگی تا نخواهد خدای، چنانچه
انجمن، و دوست و دشمن، مشهور است و در تیر شکسته تیغ، و زره ناگشت، شیر را عور کرده و جهت
سفر، ولا یحیق المکر السیئ الا باهله، بالفرض اگر شما را در دیار مصر لقمه ای زان جنبش
واقع است، و در حق و عقد امور رخیت، و در رتق و فتق مهمور کیفیت، و حاکم زرشتی، ظالم خودسر
باشید، و در تعاقب اولاد مرحوم و لمعیه، چاپلست زر اخوان عظام، و در تجمیع احکام کرام، و در تمکین بجز
جگر را شاخ کنید، و حسب و نسبا، با هم برابر، و در رتبه دیگر که با قدر بهتر، و عظم تو در این کار نظر
نگاه بر خلاف است بیت اگر فرزند شیرین بجا نا، چه باک از زر کرد شیرین بجا نا، نه طفل
و طفلی جو جوی، ز نسبت بجز فضل شیعی، از غیرت و افعی ختان، و در محضر جناب قوام الدوله عالیان
کمه زلپر، او ملک میدانم، در محضر حضور من، چه گفته اید، و آنچه از موضع و کمی مصرح و صحیح
دارند، نه از تقریر غرایب میدانند، و نه در تقریر عیب تا شما معروف است، هر که شما تعاضی بر حد
رضا برسکند، و هر توپ و لجه تاپنه، از شیر دکم، و کیف کم اطوع مشته اند، ان الظن لا
یغنی من الحق شیئا، شما را کمان این حاجی زلاقی الحسین باجی، و با ارواح والد شهید و رب

بعزیمت

جز سوفسطه هم، از کشتن این شکار بگذرد، و هر چه بیهوده گفت، و صید ارتج بقصد تفحصا
فالتمس بالیته غیری طعاما ان لحمی کان مرا، و در جواب این براجعت غلط و قباحت
مجد، و در ناوک لسان، و قطاعت بیان من راضی نباشید، و در پیشگاه مقدس، و بارگاه اقدس
الجمع شاهنشاه دین پناه و داور ستاره سپاه، بدلیل یوم تبلی السرائر، از دقایق و جمال
بیشکوی کنم، و در لوح محفوظ دوام ملک کرده بر دو رو بار بر دوش، نان حلال شیخ ز
آب حرام ما، و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا، با این تفصیلات که میدانید
چه ضرور است، مکرر خوانند، و ظرف ابراهیم خلیل از خورا، و ملا جمت سفید از
از بسکه به مطالبات پرداختیم، عطر از میان رفت، در باب فرار نوشته بودید
با جا با رسایق و لاحق، آنچه حق و صدق بود، نه حسب ترک کتاب احق اکرم
معظم دام اقباله العالی عرض کرد است، بلکه در مکررات لاحق، و خبر و صحبی آن روانی اقتدار داشت
برای توقیع خاطر جناب معظم الیه بعرض نوشتم، که اهل سپاهی تا به تراشید نخراشید
برادری در نقشه به شیر، تیز فهمی آورد، با تعظیم نظامی، و تفخیم حرامی است، و در ولایت
کردستان نا تمام کفت، های قهرمان میرزا، وزیر مختار، بیلدی بیوردی

نعوذ بالله که جعفر خودسری و فنون ظلم بیشتر و خروش بر آید و اگر بجهة خدا [illegible] مبعوث

[illegible] بود [illegible] از آسمان [illegible] و دیگر است [illegible] از ولایت [illegible] شده و از این سبب هم

[illegible] از اثر این عافیه آن پایها ماه ناقص شد بار [illegible] گشته بود حکم [illegible] دیوان و در باقیه

نوکر و رعیت برابر است و آنچه رعیت است قاطبتاً مطلق باشند و از هر جا هر جا بخواهند

بروند و [illegible] اصلی باشد و آنچه نوکر است عموماً مقید باشند و همین که در دایره

نوکری قرار گرفتند و اسم ایشان در [illegible] ولایت باشند حرکت [illegible] معلوم

و مطلب مفهوم و من هم [illegible] واقع را [illegible] حساب [illegible] عوض [illegible] و هرچه حکم فرمودند

اطاعت خواهیم و خلاصه این مطلب این است و اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه روحی و روح العالمین

فداه در ممالک محروسه از هر ولایت سواری و فوجی معین فرموده‌اند و از آن [illegible] باید

گرفته شود از آن جمله در افواج [illegible] فوج [illegible] است اگر [illegible] آن [illegible] یک

برابر است و باید [illegible] از بلوکات [illegible] و [illegible] از طرف [illegible] باید

همه [illegible] فوج [illegible] و در آن فوج [illegible] باشد در [illegible] فوج [illegible] است

اگر [illegible] که [illegible] آید [illegible] و [illegible] از [illegible]

بر نهاد

نیز میدهد و پدر آن [illegible] میآید و از پارسال تا کنون که در ولایت [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] است و [illegible] و [illegible] کردن [illegible] از رعیت [illegible]

است و [illegible] حفظ رعیت [illegible] از این رعیت [illegible] که [illegible]

ممالک [illegible] و همه [illegible] و این [illegible] در اطاعت امر [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] حکم [illegible] و در افواج [illegible]

فوج [illegible] است و [illegible] فوج [illegible] باید در آن فوج [illegible] باشد

[illegible] آن [illegible] چون [illegible] مصراع چه فرمان یزدان چه فرمان شاه لا یسئل

عما یفعل وهم بامره یعملون و اگر خواهند فرمود هر کسی باید فوج [illegible]

کل شیء یرجع الی اصله [illegible] آنچه رعیت است قاطبةً مطلق اند و آنچه نوکر است

عموماً مقید [illegible] و [illegible] و رعیت مطلق مطلقه

[illegible] رعیت [illegible] و حکمت این حکم

آن است [illegible] و [illegible] خانه [illegible] و [illegible]

در [illegible] معلوم است [illegible] و [illegible] الاطلاق است [illegible]

عزیمت را بر وطن قربت اختیار میکند، مُراکه تایی آن حمل از برکت التفات ایشان است، از تنگنای

دگرت سال فصیبی سرای دیگر لشکر تحریر یابید، داکه ذکرت عموماً معتقد است، باین جهت

که ذکری برنج سفر و خوف خطر بسیار داند، هر که سیاهی خود، با یکم دیوان رقعه چاکری را بر رقبه نهاد،

تا به پنجاب رود، که نظام لشکر بهم میخورد، این در صورتیست، و فلان لکاریست، و در دفتر سلطانی

و بهمان نهبهاری، در دیوان شهریاری ثبت نشده، مانند احمد شید را، بجای محمود علاالقلم ثبت

بازی چنین تعلیقه رقیمه جناب معظم الیه را فرستاده بودیم، دیگر خان در خصوص سه نفر نوشته بود،

برای اطاعت حکم جناب معظم الیه، مصحوب فرستادم، و نمانده است که آن سه نفر در هر جا

باشند، فی سهلها و جبلها، دیر آ، دیر آ، گرفته تسلیم [illegible] کنند، وضاقت علیهم

الارض بما رحبت، الحکم کله راطالب است، در جناب اعلی اکرم مرقوم فرمایند،

و فوج ملغ در میان ستش، از افواج مکان است، و آنجا را هم بهانه نکرده، که کرسته وجدا

و هم دان، و صاحبقه، در کنان هم رفته باشند، همه را باسم از زنان تمام کنید، و باز جوابه میدید

رنگ زرد پیشرو بانبوه شیر خشم داغی سپهم، باحکم محکم الهیه، هر نوشته ام که

در نوشته رکابی سر دفتر، آن فوج خواهم فرستاد، و دیگر نفرت که از چهار نفر، حالت دولت

با سر دیار تمامی منتقل نخواهم کرد، آنچه نوشته بودید این فوج تمام است چه بیمار است که در است

اگر مستقل با فوج حتی باشد، که بعرض رسیده باشد، که نامی نزد، لیبا معایب این دولت بود،

و در این بخش بعض زیاد بود، چنین ثابت بود، و در دولت مردان، محبوب تمام،

داخل یک حساب، بحکم مرحوم وال حکومت نشسته، و هیچ اولیای دولت خبر نداشته،

و اگر از این کار را خبر نداشته، او را می تحول کاری نمی‌فرماید، انهم مثال سایر برکات کرده می‌است

این فقره هم یکی از آن مثال باشد، بر از عرض اطلاع، حاکم رز قضیه هر دو کند با ثبات

چنین در اول مکتوب، وعده از شرارت این صاحب داده بودم، چند فقره هم اراده داشتم

بنویسم، و یقین گویم که مخفی نماند، هیچ از دولت با اهمالش چرا که اگر بشناسی گفته منقطع نبینه

انصاف به ادبیه هر بدی و چون مبارک شهنشاه دین پناه، سیر به پشت میکوید، در حالت

از دین مهبوط، و دل محروم دولت آمده است، چنین فرستاده تا تعیین است، فرصت تعیین باید

دیدن نیز، سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا، از ده فقره صحیحه

مرقوم، در هر فقره کار دانه جاریست، که کارهای دانه جاریست سلطانی حکم همیشه با سلطان فاتح است، که آن

کدخدای یکبخت، کارگزاری یکی از همه مهمها چوب تنبیه زده بود، آن سک قزاق کار نا، تا از پیش نقد جمع

از راه [illegible] ایشان مایل زرد پای از زنان
رسید از [illegible] بسیار کار از [illegible]
[illegible] از [illegible] چه [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] سرای [illegible]

رفت، غیرت نفری قبض کرده، با جمعی نفر به ... آمده، صبیه حجاره را آورده حکم کرد

و چهار برادرانه احمد عقد کنند، آخوند در صیغه نکاح را جاری کرد، همین که بفتاح رسید

نفری ز رشتی زخسار، و رشتی کفاره بهانه کرد، برادر واسطه چند، و در آن مبلغی نقد و مقدار قیمتی

نفری طلاق داد، و برادران را هم مبلغی گرفته، و صبیه حجاره را نامرادی طلاق داده

الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان ؛ لا حق رجوع را مسلم

نکرده باشند، و یکی هم از سر زوج دیگر اختیار نکرده است، بیوه و لیوه، در آن ...

باقی مانده است، تا کجا ثانیه اند، در پرده مطلب میان شهر که، و ضمن خلافت شرعیه که ضمن

جمعیت کرد، بر شهر تاختند، و مادر شوهر قاضی را ضرب دار، کرد سر را کشیده، و پوستش را

آورده، و یکی هم زن را عقد کردند، که الان هم زن هست، صیغه جاری، که از وطن آورده

بلی خط نامرسی، بذلت ناموس ...، و الان صاحب چند نفر اولاد، از حکم منه ...

تا حال هست نه نفر ... به نفری تا حوالی مهاجان رفته، برادر ... که در سراب برج

که نفر یک باره در برج است، برای رفع خستگی، و تعظیم مراتب استحکام مراکب مبلغی گرفته

چند روز، در دار شهر منزل ...، و در زد و مرقوف شد، که هست نه نفر منه ... در سراب برج

مشهور

مشغول خرابی و تقسیم و رابت، را یکجا در فریب بنی، دختر ... بعد دختر از ...

نبود، ... **وعلى الحيا بالمضمرات فوارس مثل الصقور**

منه ... [illegible] ... و برادران دیگر هم ...

و ... هر چه ... گرفته ... آن ...

و ... برابر شد، ... چند تفنگ خانه دار، از پار پس ...

برای آن جانور ... تفنگ ... حال ...

... نام ... که ...

کرده، ... برادر ... آورده

گفتند، ... تفنگ خان دار ... حرب ... بکار بریم، با خار ...

آن قدر بر سر ... پاره ... زدند، که ... را، از آن ... را، ... کور

معلوم ... تفنگ خان دار، ... آتش ...

... برادر ... ، برای ... ، این ... تحریر شد

حالا ... جای ... است، ... که از برکت ... ، ... شاهنشاه، ... نیاه ...

قرار آن گرگها فرقه، و در مغز لبها آرمیده‌اند، لاعج الحسین گردیده، تعجب آیا، بالی سنجیم،
دعامه علم کم، و قرآن مصحف، و بهار نیایش، و جهان آرام، و صفای تمام، امنا من الطارق
والسارق؛ میرود سیب عاطر، با طبیب خاطر بخورید، هیچ شکر گویید هر نوید باغ
خوشهای فریب از پیر؛ و بین منم با نو گرفته بخواد بیشتر؛ و هیچ شکر نعمت دو ترشتا
جمع را نمی‌کند، و چنان میدانند، که از خوشه جوزی، و برنج نوری، و نعمت نشستگان است،
که شیاطین نیستی جلاس دارند، نوخوب نبود، که باز بابالت بر بساط شیطان؛ و هو حسبی و نعم،
چو سب ابواغ زنبور رگفت، خدا و خرد و خوب صحبت شان، بهمه میان نباده را تا امید باشند عراقی،
که حقت مالی با آن ضعفایین والطف، والشفقة باین حقایق و الخلاق نفرمود، خدا ذو الجلال
آن وجود مبارک را، و از رگه جهانداری باینده، و خورشید را بیشتر را تا ابد تابنده دارد، و بحق
محمد و آله الامجاد، باید تو به کرد، و خود ملتزم را بفرستید، که کتب درین طناب و اسباب،
نفرستیده‌ام **بیت** گر نامه شب است و گر نامه روز است، همیشه من در دل شب هجران نوشته‌ام،
قلم رگشته کو و من هم نتوانستم جلواو را بگیرم، تا آخر خواب غلبه کرد گفتم: اطفئ السراج
فقد طلع الصبح؛ ان شاء الله ایسیح مقدم، و کلام نرشته باشید، از رسانیده باید قربان المنام؛

والظین، سلطان الماطین، روحنا فداه لاعج الحسین شهاهم رفته، از شهاد حقت نخواهد داشت
شده من را بچاپ ساختم ادمیز ستم، و در حجت محمی نقی نقشی را هم در پیش نوشته باشد **بیت**
اعوابهای وزد مخناج به آنچه بخوانند داری حاج؛ خدا از حدیقی راضی نشد، تا نقیده بزبان او
جاری شد که گفت، و رباعیت سبع بیت بچگان بر دعاهی خسروانگار افزوده شد است،
پرسیدم زرگیا، گفت هر ساله در ایام ما بسیار باید بیت بچگان، لیکن شکر میکنیم در حج
بایستند، تا گو برار گو ملاو دید، ما را خبر کند، و بمیان وه بگریزیم، ما الحارا وقاید جان
بکنیم، و رباعیت از این کار آسوده‌ایم، گفتم خدا پدرت را بیامرزد، تصور نخستینه که آن جمله
مشرقه در رنج است، و اگر رباعیت بعروق تمام میرسید، همه را اسمی قال؛ در جنبه مال مباشر
شده مبارک یارا در حضور جمعی جانان کرده است، و می گفت اگر رجوع مصائب کنم، از عشره کامله
ام خواهد گذشت **چو** قصه آن نو اسم میشر ماست؛ زیاده رحمت است ۲۳ فی قعده ۱۲۵۶

بجناب میرزا سعید خان وزیر امور خارجه نوشته

جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه دام اقباله العالی، خدا دولت بسید خیال خبر خسروانی
مناسب آن است ده بگیریم **که** قاصد مالست که باللطف خدا دولت آید؛ از انجمله از مهمهای

اعلیحضرت قدر قدرت ارزانی فرموده، در حق نوکران، شرف امتیاز بخشیده، اصابک نفحةٌ من عطایه

و رَشحةٌ من سمائه — مصرع — کاین هنوز از نتایج سحر است؛ عجب است، و حقا که از مراحم

بیکران شهریاری بسیج درینفقره، اظهار تشکر بجهت بوده، و برکت ظاهر، و دیگر مایه

سرافرازی شده، شعر و رشت آن است که بجان می‌آید یکبار، و رنه بامی ... باغ جان آنچه

نیست؛ و جای آنکه مبداء آنچه، از ضمیم قلب طالب این اشارت، و در عشق این شب رستم؛

لک عندی ودٌّ مصفّقٌ ونصحٌ مروّقٌ؛ الحمد لله حکومت جزیره و دیلم

و فرصهٔ عظیم، را برشما مبارک نماید، که لم طرف استخلاج نماید، و در مقصد حق ... راج،

دار یمن قدم و سلم شد، برکت ان شاء الله، در تنبیه ... شیبین، و ... شیبین، و مراتع ... آن

و منافع ازفعان و ... شد، اینها ... باب، و صاحب جانب، بر آن ولایت ...

گماشت، و در آن فرصه، موضه ... ببرد، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى

الْكَافِرِينَ؛ در آنجا ... بجد و کوشش، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ

رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ؛ که ظاهرش از اندیشه درآید، و الدیجان بیجان نماید، ما ان شاء الله

تا روز ... برکت ظاهر شود، و علامت شوکت و قدرت ظاهر باید ... ملک ...

بنانی

بنانی و بیانی داده، یاری نتایج ولدیت ... و قبول در لیست ... بیت

... ، و نیز زانچه ... ، با وطن ... ، الفاظ ... زیب

ایوان ... از ... ، ... باید ... با ... آن ... بیداری

... با آن و ... برابری خواهد بود، خاتم خوب گفته، بیت: چون ... نظر تو ... گشت

پشته ... گشت؛ ... ، و در ... جنبه ... آدام الله

سَعَادَتَكَ وَبَهْجَتَكَ؛ وَحَرَسَ مِنْ نَوَائِبِ الدَّهْرِ مُهْجَتَكَ؛ رَزَقَكَ

اللهُ عَيْشًا تَلِينُ لَكَ مَثَانِيهِ وَمَعَاطِفُهُ؛ وَتَتَوَالَى عَلَيْكَ مَجَانِيهِ

وَمَعَاطِفُهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ چنین ... ، با کمال ... که ...

در ... ، ان شاء الله ... پسند خاطر شریف شرکت، ... ولدیت

تعریف میکند، و من ... ، و در ... خطبا، و ... نویسند، ...

... بخواهم کرد ... زحمت داده ...

بجهت خان وزیر مختار نوشته شده است

جناب وزیر مختار، مراسله محبت ... در احسن اوان واصل شد، مطلع ... محضر ...

شما خوب دراز و کوتاه ، و سفید و سیاه هم قرار است ، بیقین منوچهری است سرو بالا دار و چهار
شوند ، چنین درازی در کنار کوتهی ؛ بوستان افروز بیش صنوبران ؛ چنین درازی [illegible]
نوشته بود بر کوه سینه ، در هر فصل از حرص قلمی دارید ، بهتر و بیچیده را در این کار رنجه کرده‌اید و بنا بر این
جان نیاز کرده‌اید ، فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ شعر آن کو ، اگر بود ناصواب ؛ بود ظلمت بیشتر
بنوان بر آب ؛ که مرفوع القلم و منقطع الثمر باشد ؛ ع ؛ غم زخون بشستن ملال است و ملال
من اگر گاهی ترک نازی ، در رقعه و الازی کنم ، باز از برکت برعت و حرکت بی برکت
شامت منش مشتر را چنین زمین آبفد ؛ گر فرزن کود دو آتش افروخته ؛ گردن [illegible]
می‌کشد آن [illegible] ؛ [illegible] کشنده باد ؛ تا چه [illegible] کس [illegible]
است [illegible] ؛ [illegible] ما را خدا داند کجا ؛ چنین چنین [illegible]
[illegible] ؛ چنین [illegible] از آن است [illegible] ، اتَّقُوا عَن
مَوَاضِعِ التُّهَمِ تُوهَم ؛ اَيُحِبُّ اَحَدُكُم اَن يَاكُلَ لَحمَ اَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهتُمُوه
آن [illegible] ، در وضع [illegible] ، بر جناب [illegible] اکرم اعظم [illegible]
نا ثابت [illegible] شد ، [illegible] جناب [illegible] الیه [illegible] که در وضع [illegible]

دلنز

دکه نب و گرفتار معلوم نبود ، و اگر بالفرض چیزی هم [illegible] صواب نما بشان معلوم شد
خلاف او مبدا است عیش مغموم است ، جای تحریر و تقریر نیست چرا که یک [illegible]
تمام است که بتکالیف شرعیه ، و [illegible] بحال است [illegible] عرفیه قدم گذشته‌ام
العیاذ بالله تعالی عن مقولاتی [illegible] نوشته‌ام جز خلاف نگفته‌ام جز گزاف [illegible]
نخوانده‌ام جز روزه رمضان ؛ در همه کار که کرده‌ام جز خاطر [illegible] ، [illegible]
[illegible] نشسته‌ام [illegible] ، هرچه خوانده‌ام خرافات بوده ، و هر جا رفته‌ام خرابات
[illegible] ، [illegible] مصروف گشته‌ام ، و [illegible] موصوف مصرع [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] منتظم ، و [illegible]
منتظم ترتیب نگنجد ، [illegible] ، [illegible] نخواهد شد ، [illegible]
[illegible] ، و در عالم [illegible] ، از آن است [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، آن جان [illegible] داده ، و [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
الکذوب قد یصدق ، مشهور است [illegible] گرفته شده ، چنین [illegible]

فری بود ٭ هرچه فریاد و فغان ٭ و قسم و قرآن بکار برد ٭ سودی نبخشید ٭ برای بهی خوشی خود گفت
اگر در نحو همه جنبی باشیم ٭ در نحو مبحث مسئله جنبی نخواهیم بود ٭ انیم و لیلی نخواهیم شد ٭ شاید از لها
این مسئله الله کم باشد ٭ خبر را هم بتقی علما حجت نیست ٭ باری بهیچ حال کوکال این
قسمی فوات ٭ حالی نبخشید ٭ قضیه [illegible] [illegible] نگفت ٭ دهقان [illegible] میدهد
از قهابی [illegible] خالو قزل ٭ در این [illegible] [illegible] آسمه [illegible] است ٭ ان شاء الله تعالی ٭ از
برکت ٭ وجود مسعود [illegible] ٭ رفته رفته از این بهتر خواهیم شد ٭ خداوند [illegible] [illegible] روز
دنیا را [illegible] ٭ اگر [illegible] تغییر این [illegible] را [illegible] حال نخست قاعده [illegible]
[illegible] دارا [illegible] ٭ [illegible] گذشته [illegible] از میزان کار ٭ خارج است ٭ چرا که [illegible]
جز ندای جنگ ٭ نشنیدیم جز صدای تفنگ ٭ ان شاء الله حیات باشد ٭ بلدی و جود [illegible]
اعلیحضرت [illegible] خالو قزل [illegible] وضع قواعد سخن ٭ در رفع قواعد [illegible] خواهد شد ٭ از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در این شهر [illegible] خانه [illegible] هیچ [illegible] در [illegible] معماری
که باصطلاح [illegible] [illegible] گویند ٭ که لفظ و معنی فصیح و فصیح [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] نان جو [illegible] می گرفتند ٭ و از [illegible] ثروت و [illegible] [illegible] کردند ٭

[illegible]

عاملهم [illegible] و [illegible] [illegible] ٭ [illegible] وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی
پناه [illegible] [illegible] ٭ در [illegible] [illegible] [illegible] مرقوم ٭ و در [illegible] [illegible] مرحوم
شد ٭ ان شاء الله [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭ و [illegible] در [illegible] روز بروز در
افزایش [illegible] ٭ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ٭ [illegible] حقوق [illegible] ٭ و [illegible]
[illegible] که [illegible] ایران [illegible] ٭ [illegible] [illegible] [illegible] الضالون لله و
الظالمون [illegible] ٭ [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و تفصیلی [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭ و [illegible] [illegible] چنین [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭
[illegible] [illegible] [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭ [illegible] [illegible] [illegible] ٭ [illegible]
و جود مسعود اعلیحضرت [illegible] [illegible] ٭ [illegible] فرصت [illegible] ٭ که [illegible] امور [illegible] ٭
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ٭ و [illegible] [illegible] [illegible] ٭ [illegible] طرف [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] این [illegible] صحیح [illegible] ٭ آن وقت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] ٭ روزی [illegible]
تسلیم [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ٭ [illegible] [illegible] ندارم ٭ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواهشت که در این دوام که چه فرمایشات ؛ آنچه از جانب وسعیت ناموری رضت ستم حفظها
دعی نما، خویشی را لازم میدانم، دیگر کسر شدن میدانیم، که از هزار تومان نقد وجه قطار
فاطر مجرب چشم بپوشد، که چیب با باجی، بدست بالجی در ببرد، و از همه تومان اسهین جان
بگذرد، که طبقات سلطنت بپاره، والی ایران با کلاه نمانده، وقتی جمیع هذا التفصیل و تفصیلی که
او را بطن خطاشان دولت قبول نکردم، و این را محض تیزی تکلیف نمودم ؛ باری بار حرفهای
بمعنی در میان آمد، و مطلب ناگفته ماند، انشاء الله معنی، تا معنی خواهد گفت: الانسان محل
النسیان وَالعَصرِ اِنَّ الانسانَ لَفی خُسرٍ الجواد قد یکبو والصائم
قد ینبو؛ من امان یوم و هم ازاو تنها تا سلامت بری؛ لَعَلَّ اللهُ یُحدِثُ
بَعدَ ذلکَ اَمراً، زیاده زحمت است، پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۱ تحریر شد ؛

العبد الداعی قلیلی الحظ کثیر الکد فی تفسیر [illegible]

۱۲۹۷
بوزیر مختار حسنعلی خان نوشته شد در روز عید کرده [illegible] ربیع الثانی
جناب وزیر مختار لطف شما رسید، کاغذ زیارت شد، انشاء الله [illegible] در روز عید [illegible]
عروسی مبارک [illegible] امان [illegible]، که نوشته بودم [illegible] تا سلامت ببرید ؛

انشاء الله

انشاء الله باید طمار بگو گذاری، و ناله سازی و زمانه بازی را کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلکُتُبِ ؛ درهم
بپیچید، و اگر خدا نکرده چند روز تعویق حیات [illegible]، و تکذیب اضداد، و از شما فعلی، و تدبیر و تقصیر
ظاهر شد، و از فن قولی، و نگرانی اقتضای باهم، بدلی جزای سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها
حالا که شما بعضی خطابات باسری [illegible]، خدمت و وفا آمده، طاعت آمده اید؛ اَهلاً وَ سَهلاً
مَرحَباً؛ انشاء الله این سرتاج افتخار ما، و آن روز از قید ذل ضیع [illegible] عَفَا
اللهُ عَمّا سَلَفَ؛ یقین است، در برادری و رفاقت دست اید؛ که آن حرفها همه روایت
بود نه درایت، لا تعلم الحین هر قدر و قیمت به، باز علامت قدرت، آن جنس و آن هم لازم قدر
در طبیعت او مرکوز، و در طبیعت او مرموز است، بهانه بحرف وامی خاص، و نقش سابق
ندارد، رفع و دفع کار را در کف میکند، و برادرانه شاهم از این خبر را بشنید؛ هزار کله از
دل شکوه آغاز کنید، و نه بر زیر بار [illegible] این قوم بسیار چه آمده است، خاصه
در خاطر مجرب، از خیالات بد و خوب ما، و هر چه واقف بلاه و آفت بلاه،
گفته بشنید، حق داشته اید، برادرانه حالت کمال دولت این باشد، حالت دیگران
چه خواهد بود، و اما هم حق داشت، برادرانه لبرحا نا ب حسین حرف بزند، اگر تا طهران

آمده است بجا حرف. هیچ معنی بحث و ایراد نخواهیم نمود. بارک الله لکم. لا اقل بحسن ...

سخن خاطر را نه چه، از سه هست. هر که باشد، در پیش من، با کوشش فرق نه ... هر چه دیگر

در حقیقت تعلق بیار یاقشقان حضور. با هر النوع ... اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه روحنا فداه. وارد

المشتری عندی سواء و زحل؛ امید است که به سبب ... روز بروز، در افزایش

باشد. و در حقیقت بیچاره با کوشش‌ها، حکم جار و جرار دارد. و در ضرب المثل هم

الذا و ... یعنی وارد جا رنگ رنیامده جاده از طرف رکاب نصرت انتساب خواهید

ان شاء الله در ... علامات ... دقیقه ... و در آن ... گفته و شنفته

خواهم گشت. در این صفحات اهالی به رابطه سرما زدگی هیچ میوه نیست. اگر از تفاح معطر

که بهتر از راح مقطر است، در نجف آباد باشد، البته حصه ما را خواهید فرستاد. و در قسم

جیلان یا ... چه روزی است فرستاده‌ام. با وجود آنکه کار بحث بیجا ... خاطر اوقات ... کردم ...

در حاشیه کاغذ نوشته شد

از وقایع ولایت البته مفصل شنیده‌اید. و از آفات ارضی و سماوی ... ولایت

چه اتفاق افتاده. ... سرما زدگی بطور است. و هر طرف از زمین دیار هزاران هزار

کرده‌ام

کرده‌ام ... بسیار شد. ... خیال ... الا ... است. و در روز ... خانه ... در

دشمان ... چند صورت ... و بهتر از ... خطابه ...

بود. ... ساده ... جهت یاران است. ... عاشورا ... جان ...

... دیگر ... قطره از سحاب رحمت ...

فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین ...

و هر چه بیشتر دلم بود ... روزی جواد ... و ... روز ... محروم. دیگر ...

... باقی ... و زمین ... و در اینجا

نقصان ... با هیچ ... چون ... چنان آب ... که رود

... که ... اهل ... طهارت

... باید ... از درون ... برون ... مشغول کار ...

... و ... روز ...

سکنه ... خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

باری از این حالت و آفات ... و ارض ظلمات بعضها فوق بعض. باز

الحمد لله از فضل الهی و عنایت علیحضرت شاهنشاهی طاری گذشته و میگذرد و چندان محتاج به

خارج نیستیم و اگر این قحط بپرسید که حسبنا الله الکبیر است و در این مدت تقصیر

کوتاه گر بگذارد و در عقوبت تعجیل نباید سالی که خطا باشد معلوم است و هر روز

عز و علا قحط و غلا خواسته است یَفعَلُ اللهُ ما یَشاءُ وَ یَحکُمُ ما یُرید البته

از عصیان و طغیان رسیده این قحط و غلا بر ما خواهیم بود جَزاءً بِما کانوا یَعمَلون

وَما ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلکِن اَنفُسَهُم یَظلِمون ۳۳

بعزت نواب عضد السلطنه دام اقباله العالی نوشته شد و عقب [illegible]

چاپ [illegible] ۱۲

ای جلال تو سرور [illegible] * ای جلال تو مرشد نعیم الدنیاست * ای تجلی تو بر سینا بدیست

طور سینا در جلال مرشد است * ای بیانات خلق جسم بدار علم * در رجاحت [illegible]

در سخنا [illegible] سلامتی * چون که آن [illegible] * در هر نفس تو [illegible]

[illegible] سوختگان دریا * عشق را تو شاهی و لشکر همه * عشق را تو ماهی و [illegible]

عشق را هم سقف هم پایه * عشق تو هم طفل جسم و دایه * عشق را تو [illegible]

عشق را

عشق را تو آتش بر زده * عشق را [illegible] * عشق را هم [illegible]

جز تو عشقی و عشق را که ام کرده این [illegible] و این دام را که دام کرد * روز اعشق [illegible]

[illegible] عاشق مجنون خویش است * یا سبب [illegible] قرآن [illegible]

این [illegible] و [illegible] * [illegible] قرب [illegible] از آن [illegible]

خط [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و کشف آیات

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و کشف [illegible] و [illegible] کافر و طارق و [illegible] مؤمن و منافق [illegible]

و [illegible] و از آن [illegible] فایده [illegible] و از آن [illegible]

[illegible] و [illegible] آکثر [illegible] آفات

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] * [illegible] * کالمُصحَفِ فی بَیتِ [illegible]

[illegible] * و [illegible] القرآن و القرآن [illegible]

دائما باز است و از آن چه باید غنیمت دانسته، معلوم شد خدا نخواسته بعد تعالی، سالم خاطر مبارک را که با بی‌کار

بماند، یا از کدام از القاب قوه، جناب دولتی فرموده اید، با کلمه مولوی مثنوی نظر از او

است او که محبوب است، از غم بی آنی فیض دوست، و چگونه شرح و شمه‌ای از نشاء و راه

به تنبیه و شاهد، به زبان بیان مصالح نموده اید، حاشا اگر باور کنم ترک حالات و درک سعادت را

هیچ کس از دوست فرموده، ان شاء الله تعالی با همه یک جمعه، من آن که نهی الا الحجر [illegible] تعطیل است

قسم بر روشنه، از فاتحه تا خاتمه، از این نبأ عظیم، این اقلام کثیر صمیم را، به تحریر قصص

و تسطیر حصص از دنیا فانیه، و این زر نه حصر، از کجا نثر منثور، و این شرح فیات از

کجا قیام فرموده، و با وجود امتحان سابق، این مستان [illegible] از کجا برخواست، و در هر

باشد این بنده دست از قرآن و دعا برنمی‌دارد، اگرچه از بازار تجارت [illegible] و ما اهل

الله من عذابه والعصر ان الانسان لفی خسر، و دیگر جناب با نواب والا

میانه سخن [illegible] از آن کرا سیح مریم کتابه تفهیم، اگر براتیم از دور، در آیم از در دیگر

زیاده زحمت است عرض [illegible] ۱۲۸۷

بوزیر مختار حسینعلی خان نوشته شده حافی الله سنه ۱۲۸۰

جناب وزیر مختار، با این که در ضمن مکتوبات [illegible] اسم [illegible] شنیده

که بزرگ و نیست و خبر شکست مهام سرحدی با روس [illegible] است، چنان می‌پنداشتم که تا

کوه کوه در رفت، یا دیو دار [illegible] که آن یک کوه از [illegible] انگیخته، و این یک با [illegible]

آویخته، و در قفس زنجیر و چالاک، و [illegible] و دنیا را، هشام بن عقبه از دست او مفر

[illegible] و خلاف [illegible] ولات حین مناص گویند، [illegible] بن [illegible]

چندین دفعه [illegible] اقامه، و هام بن مطرف، با [illegible] مشرق و مغرب، که در [illegible]

مأمور [illegible] شرار، و انده کنج اخیار، بر اینه مصدر کار [illegible] با ارکان دولت

و ارکان دولت [illegible] می‌توانند خودداری کنند، یا تجربت روزگار، و در [illegible] روزگار

[illegible] باید، و دست و [illegible] در روزگار، و در شهر [illegible]

[illegible] آمد، تا شما را دیدم [illegible] غیب [illegible] آمد، و تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه

جواب نامه افتاد و رسید، هیچ از این عوالم و نظام خبر ندارد [illegible] سلمی [illegible]

لیکن به هر چه واقع شود ما به قدرت الله [illegible] شده، به سلطنت و جواب، [illegible]

کاغذ به بازار رسید [illegible]، و کاغذ شما رسید از آن عبارات که نوشته بودید حقیقت [illegible]

[illegible]

مطلع

معلوم نشد که بکی نوشته شده

برای تو در بچه یار عزیز ، ندانم که از دهان بکنیز ، از حیث یگی ، یا شبهای فتنگی ، از قصه کنکی ، باز
عالم پاکی ، سوده لباس فنگی ، یا در دولت شاهی شخی ، از زیع اشنخی ، یا چنبر چوپانی ، کاه
چراغ روشنی و چشم را نوری ، گاهی بباغ گلشنی و چشم را سروری ، زمانی چون سراب
خوشنمائی ، امنچین شراب روح فزائی ، محرم اسراری ، محروم اسراری ، کاهی مستر جبر آزاری
کاهی مستر عجب اضراری ، هر چه هستی خوشی ، و هر چه هستی مطلوبی ، ای کجا هتر آن بت [illegible]
خوار انعامه داری ، و دهان [illegible] سب را [illegible] شعر نه هرجا [illegible] سب را نامش ، و جام [illegible] با برادر [illegible]
و فلان اسم تیغ زنده عریان است ، و تیغ بارنده بنیان [illegible] با نشتر از [illegible] و دنه
با نشتر از فوز بسته ، کاهی کنفه فاقلیت چون خار نیلون کرنه و نشتر ، و در نه هم [illegible]
نهی تر ، در مقابله ایستاده ، و در مقابله آماده است ، کاهی بعزمه سعی شعر [illegible]
ز خواب و مرت از شراب ، از جنگ هراسه ، و از شک [illegible] ، بیچ بیرستی
و خور [illegible] ستی زنه ، و هر چه هستی کو [illegible] ، و سبک چانه ورد و [illegible] ، عالم فرزانگا را بیاد [illegible]
[illegible] ، و [illegible] ، و [illegible] ، و [illegible] طراز [illegible]

از فرنه

از فرنه و پر دشمن جست براند ، نابکری دکرد [illegible] بسر چه رسد ، تا چه اقتضا و مصرف [illegible]
دامن بهشتی ، با محقق شریعت و دین ، و چراغ فلان امیر است ، و جهان وزیر ، یادگار اسلام
فطرت است ، و در وجود قطره ، شیر [illegible] را ، با [illegible] چه ثابت است ، و او گوهر [illegible]
شمع عمار ، ماه [illegible] را ، با ماه [illegible] چه ارتباط است ، طاووس بهشت را با زاغ
زشت چه اختلاط ، اگر [illegible] زلفش [illegible] ، و اگر [illegible] بسته [illegible] ، چنان [illegible]
بهر دست [illegible] ، [illegible] ، یا غیبی [illegible] است ، استغفر الله [illegible]
[illegible] ، [illegible] چشم [illegible] ، قلم از دست فگار ، باقی ماند [illegible] را

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا

به [illegible] وزیر مختار نوشته شده

جناب وزیر مختار ، آدم [illegible] ، میرزا [illegible] کریم [illegible] ، و کاغذ شما را [illegible] ، نوشته بودید اگر [illegible]
حقانیت بود ، [illegible] حبیب [illegible] ، زیرا که [illegible] کار [illegible] گوش ، کسی [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] تحقیقات [illegible] ، و [illegible] ، [illegible] آمده ، و از [illegible]
فاسق ، جوال [illegible] ، و [illegible] ، هر که مال که [illegible] ، و در [illegible] ، و [illegible]

در آورده‌اند، باز شما بنویسید، که این زن بمرد، خائن و دزد نیست، و حال آنکه فراوده
بر دیز، در حضور جمعی عزیز، اقرار کرده، و هم مصداق، در نسازی و شراره قیم است، و از این کار علیم
و با اطلاع، از این سرقه، و حال فرقه، مدت مشعوف کرده، در اکار از کمش منتقد
و بکفو مندی از جهش، چون بزعم خود نهایت دقت در این کار سرقت شده بود، تشر
هم، که زیر بار نرود، حق آن است نفرود است، میرزا عبد الکریم بسر فرستاد، و از این کار اگر حقایق
و بانفعالیت بعینی آمده است، بجز از علام الغیوب، که دانا بر ضمایر و قلوب است، و اگر از [illegible]
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره، و من یعمل مثقال ذرة شرا یره، ذرشه نوید
حق نقی شکایت شما نه از منی و غیره است، بلکه به شکایت و بانوحی ازان الفاتها و اشهاد است
از نیستن کوفوری قربه‌ایه، دچر راقم وقتی همه انها خود را ثابت الله بجهت، میدانند و دانید است
چه فرشته و چه پیسه بوده‌اند، صدقة تعنی، ولعنة تبعنی، نه در تکرار خود خلاف میدانم، و نه
از تفوز خود کرده‌ام، شعر: رنگ زرد ز پیش ما بچه، نیر بزخم و اقربی سهیم، و آن نوشتجات سابق
و مکاتبات لاحق را هر که ببیند، و از ما جرا، و جهت چرا استحضار داشته باشد، انصاف خواهم
داد، بالبادی اظلم، روزی هم از جانب شیرازی آکراسب ضعیف روانه فرمود، با این همه حرکت مکرر شما

داین موهبت مرا فقر شده، هیچ ابن تقنها بجهوری، و فقهای نکودی، مانده و فضایح مجالس
شود، و کمال مدارا در حق شما داشتم، فیراز آنکه ولعوا بولید شدم بانصاف بهبود که چند ربک
تازی و بیره بازی کرده، از فرستادهٔ تیر تخی، و حیث بقیه حجره، فیابه و لقوری، و اگر قدر، بصوره
بنویسم، فیا لها قصة فی شرحها طول، تا بجایی رسیده و معاذ منی شما گفته‌اند که بجهت مرسلت
فاسد، و معاملت کاسد بود، الظاهر عنوان الباطن، بی اختیار از قلم و از این عبارات
جاری شود رسید است، هر کس میداند و من صلاح حالت و نظم مرتبه و آنچه که و اهمیت
وولدیت کرد شما را، در نایت و حکومت شمالانان میدانم، همین بیت را زنده‌ام [illegible]
و هر که بشنود حیرت خواهد کرد، که این اخلاق شما را، و اخلاق منشیانه از من شده است، که اگر
در بعضی امرار بود آنکه ره شود، و با تعرض چنین است، باشد از قبیل آن است که شما گفته شعر
گاه باشد که کودک نادان، به غلط بر هدف زند تیری، و لعل اظاهر سبکی تصدیق خواهد داشت
هم صحبت حسن با هر دو، با آن ریشه و بزرگ، و چشم عیش، و دست عیش، بهتر از مصطفی قلی بیک
جلیلک در گرجهاره، و شکات در جو چهار رسیده کند، بجا مخلوج، بهتر جماق را از جماق و دو
بار دو طلا، از چه جهت فرق کرده است، اگر تفرقی است که مجوا گفته بر این ختام باشد شما

که از پدر و جد بر در دولت دوران و ولیعهد اعلیحضرت بوده‌ایم، و با آن دودمان رفیع الارکان خدمت کرده‌ایم و نمکها
برده‌ایم و پیر این درگاهیم، و در پیشگاه ارفع مقالات گفته، و مقامات رفته‌ایم، بلاحظه پاس
خاندان بنی العباس، نباید چنین چیزی گفته باز نوشته باشید، که با آن همه شرف و نکاه و درجه
دعاها هر که بشنود چه خواهد گفت، خدا نکرده یا از تاب تب بود یا از تاب شب، و من هرچه
راست و درست نوشته باشم، برابری با این یک تحریر خام درست نخواهد کرد، و در این
صورت اگر راست بگیرم، انصاف بدهید کدام خوشتر نوشته‌ایم، با وجود این والله العلی الغالب از
عوض حقیقت راست نخواهم بود، چنانچه امتحان کرده‌اید که اگر اجازه من نبود همین گیر و دار بعضی‌ها
از ضمانت ملک التجار بشما نمی‌رسید، دنیا یا دیگران هرچه در حقیقت من می‌دانید [illegible] در قالب
من نخواهد کرد، و تا در این دولت از دربار معدلت مدار مأموریت و اختیار دارم بنده
بزرگ و دست خدا کرده سر با کرده است، آنچه می‌دانم بر علم شما [illegible] و طریقه [illegible]
خواهم هشت، خلقت ذلک لا تغییر [illegible] اسرار [illegible] مثل حکم قضا [illegible] و نه مرد
دوستان هستم، و در [illegible] خوب [illegible] که بگویم هرچه می‌کنم صواب است، [illegible] تمامی کارها
و خراب جمیع اجزای عالم باید بسامان باشند، طوری راه می‌برد، اللهم استر عیوبنا

واهد

وَاهْدِ قُلُوبَنَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِه، و در باب لا حجة الحسین هرچه نوشته باشید بنده شما
از عقیده خود برنمی‌گردم، و از من از اشتباه بیرون می‌آیم، و شما با اعتقاد جمع در این قضیه بر آن داشته
دارید، و من بنده گردن نهاده، با همه کردی در این اعتقاد شراکت دارم، و اگر از خوف و حیا
فرصت شما حرفی زده باشند، ملاحظه ادب کرده‌اند، و هر که از کردی نزد من آمده بود
برده آنچه نبایست گفته‌اند، الله اعلم این جمع که از [illegible] که نشنیده راست گفته‌اند،
و من به اشتباه افتاده‌ام یا اینها دروغ گفته‌اند، و حق به جانب شما بوده است، و در هر حال
باید از شوق [illegible] که به خدمت جناب امیر اکرم اعظم آقای معظم دام اقباله نوشته‌ام
بعضی جا وارد، و حاجی شهاب الملک امیرتومان هم واسطه کرده، و هرجا او نباشد اگر خودش
هم با واسطه و بی‌واسطه بجای خود باشند از و استفسار بسنجید باید، اغماض و اعراض خواهم
کرد، لیکن طلبی از خود، خود توبه کرده، یا از جا ده [illegible] بیرون نگذارد، آخر [illegible]
و سر رشته را چه افتاده، که ما خود بکار رعیت، و فعال [illegible] شان بکنند فرض
از مزاج ارواح باید بار بگیرد، نه از [illegible] رماح، اگر منع نخواهد بود، بهر دست دفع
نمی‌کنم، در این کار نظر نخواهم شد، لیکن از آنکه با رئیس و مافی البلاد رئیس که از اول خلقت جهان

تا این زمان چنین کاری نشده، محفوظ و مقرر پدر و فرزند باشد. آقا علی الحسین اگر به جهت حفظ ناموس
کردار شد، دیگر دست مقرر عصای یارم، و مثل ما از مداخله کار عوام باشد از هیچ ضرری نگاه داشت
و اینهمه جمع متفرقه در بیان آمد. و عرض حاجی ابراهیم همه ازمیان رفت. شاید به موافق [illegible]
و ضمانت شما از علما هیچ رضا [illegible] مثل طبیب کار است. و در کاشانه و در دیوان عدلیه [illegible]
جناب مشیر الدوله، و ام مجمع عرض کنید، و حکم مرتب باید داد، که خود منظر شما برسانید، دیگر
داده نشود. ناچار زیاد بر صحه کمند آر خواهد رفت. و حق جنس را بانه است. و در خیابان [illegible]
کارها به محمد خان نایب سکرمه، و حاجی غلامحسین پیش این جمع که امیر بسیار خوب است. حالا
کنه این غلامحسین و قاچ است. و از آن علی الحسین که عزیز است. بهتر در بیان عرض و عارض
بگذارد و من نوشتم که باری تو کرده تا دری خوش است. ان شاء الله تمام مراعات
در حفظ شان و حالت انها خواهد شد. زیاده زحمت است. ۳ ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۶

بمقرب الخاقان سعید خان وزیر دار الخلافه نوشته سنه ۱۲۸۸

وزیر جان! بفرزند دولتگ شهر، دست قهر و خوف، و آزار در طرف بازار شنیده ام، باز رشته
نظام امور و کفایت تمام جمهور نزدیک است. آفرین بر آن زهره و شیر، و غرقه وزیر، ای کاش قدری

از آن

از آن قوت قلب زیاد علت و باعث شد که جمعیت شد، مصداق حالت هم قول شاعر است:

شعر: تمشی المنایا الی غیری فاکرهها ** فکیف امشی الیها بارز الکتف
ظننت ان نزال القرن من خلقی ** وان قلبی فی جنبی ابی دلف

معلوم شد
که ابودلف در جنب جلادت شما طفل است. در شب هشتم ربیع الاول با اقدام و اقتحام شما [illegible]
مورد وارد و خوب شد که اسم رابع تغییر نداده و در عرض [illegible] غضب [illegible]
[illegible] باری ان شاء الله [illegible] مبارک است. [illegible] از فضل الهی و اقبال علیحضرت
شاهنشاهی [illegible] و از استماع [illegible] باز [illegible] و معلوم [illegible] کنم
نوشته شنید. ان شاء الله [illegible] عقرب، [illegible] آورد مسراق کار [illegible] قطره
باران نشسته ایم. و الله [illegible] دست [illegible] جمع [illegible] فراهم شد که [illegible]
از [illegible] و با قهر مالک الملک قدیر، چه چاره و [illegible] کو. کاهی شربت قدرت
و کاهی شربت زهر، [illegible] و عراق [illegible] خراب [illegible] با آتش [illegible]
با [illegible] کنید. [illegible] آفرین. اگر فرصت دارید قدری [illegible] حفظ
[illegible] از [illegible] و جناب [illegible] از صندوق [illegible] و [illegible]

شدن کار شکایت ، تا خوب کو کار چه شد ، از طهران به تاریخ ۲ شهر جمادی الثانی ۱۲۹۵

جناب میرزا محمد حسین دبیر الملک ۱۲۸۸

۱۲۸۹

جناب دبیر الملک دام اقباله . العجب ثم العجب در یوم الثانی من رجب .
در [illegible] . برف [illegible] چنین [illegible] . در [illegible] و [illegible] . این جناب [illegible]
[illegible] . و قنداقهای توپ را هم [illegible] . [illegible] . حالت خسته [illegible] عادت
از [illegible] رفته بمنزل رسید . ناگهان [illegible] نواب وزیر جنگ . دام اقباله . [illegible]
[illegible] . [illegible] و [illegible] . [illegible] قشون فوج را با [illegible]
روز [illegible] که ده روز قبل این [illegible] روانه حضور مبارک [illegible] .
[illegible] این [illegible] . [illegible] خسته [illegible] . و با این حالت
خسته در قلم [illegible] خدمت نواب وزیر جنگ نوشتم . [illegible]
هم [illegible] از [illegible] قرائت آن کتاب [illegible] . سلطان [illegible] . [illegible]

[illegible] و [illegible] . بگردن حسام الدین [illegible] . و [illegible] خوب توپ [illegible] .
[illegible] و [illegible] . [illegible] . [illegible] از [illegible]
[illegible] . [illegible] از این جانب [illegible] . توپ [illegible] . [illegible] در قلعه
[illegible] . [illegible] توپ [illegible] . الحمد لله تعالی از فضل [illegible]
[illegible] زوال [illegible] . امروز [illegible] توپ [illegible] از این عقبه [illegible]
خوب [illegible] . و ان شاء الله . [illegible] . [illegible] از این جانب [illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible] . [illegible] . در [illegible]
[illegible] . امروز [illegible] . [illegible] چند
[illegible] . [illegible] کار [illegible] . [illegible]
تا [illegible] . [illegible] کاران [illegible]
[illegible] این چند روز [illegible] . [illegible] زبان [illegible]
اگر چه [illegible] . [illegible] . [illegible] طهران [illegible] ایران [illegible]
ما را [illegible] . [illegible] حسام الدین . [illegible] کاران [illegible] . [illegible]

دریغ شود، و بازوی یار برید، حالا جای آن است، که این شعار را بنویسیم، در دستور عتبات
عالیات، صحبت نی بیت دران زیر بالا و زیر و دولت، زهی شکیم دیدم از ما
بشنو، جوابی که دارم این است، که [illegible] حفظ سرحد اسلام، و نام [illegible] از این رحمت [illegible]
انشاءالله تعالی، در برج های قلعهٔ جدید، [illegible] بکنی شده است، [illegible] دراز،
بنیادی و جوی مبارک [illegible] فراخ [illegible] آرمید، و رفع [illegible] و خفض اعدای [illegible] انشاءالله
در نصب شما خواهد بود، باری این منزلت و صحت شده، و آدم [illegible] هر جا باز [illegible]
روانه شود، انشاءالله کار آن [illegible] بزرگ [illegible] کاران بگذرد، و مایه بشارت [illegible] باشد،
اللهم اسعدنا بطن الحركة، وامددنا باليمن والبركة، [illegible]
شایه جنبان، و سایه [illegible] که از حصار طهران تا حصار [illegible] دارند،
و این همه آب و تاب لازم نیست بیت اگر دانم [illegible] که [illegible]
[illegible] تماشا بکوه، یا بکشم از [illegible] حضرت سلطان گفت، [illegible]
یاد هم خوش [illegible] حضرت سلطان با نفس [illegible] کشیده، و [illegible] از [illegible]
[illegible] و الله دم خوش، اگر انشاءالله، از کردن کار [illegible] خواهم گفت،

اول

[illegible]

اگر [illegible] زنی بجا زنی [illegible]، و اگر [illegible] معطل شدیم [illegible] مسکین [illegible] های
[illegible] من، والسلام

بجواب خطاب [illegible] الدوله دام اقباله نوشته

فریب [illegible] [illegible] از حضرت [illegible] العظیم [illegible] مرقوم فرموده بود،
ربیع [illegible]، [illegible] درست [illegible] کام [illegible] اقلام [illegible]، و [illegible] ایام [illegible] رسید،
از [illegible] احوال شریف مسرور شدم، و الحمدلله بعزت و اقبال [illegible] و اجلال [illegible]
تشریف [illegible]، [illegible] از قدوم [illegible] محرور ادم [illegible] خواهد [illegible]
تو بر [illegible] نظر کنی، خرم و دلی [illegible] تو [illegible] انشاءالله [illegible] گلستان، و [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] مسعود [illegible] روح افزاء، [illegible] خواهید کرد، [illegible] ان [illegible]
خیال توقف [illegible] خواهید داشت، [illegible] خواهید [illegible] از [illegible]
[illegible] مرقوم فرموده بودید
در [illegible] ان [illegible] نیاورید، [illegible] البته [illegible]
الحاضر یری ما لا یری الغایب [illegible] جواب [illegible]

دستی از دور بر آتش داری . و به دلیل کلام معجز نظام . لا خاب من استشار و لا ندم من استخار . اگر در
استشاره خلاف شد . ولی در استشاره کلام مجید . انه لقول فصل وما هو بالهزل . ان شاء الله
خلاف نیست . بی‌غلط است . جنایت . بی‌دیانت است . و اگر در قوه خود میدیدیم در این کار بی‌جرأت نمی
همایون شرمسار نبودم . البته تمکین اینکار را میکردم . رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره
الحمد لله سرکار هنر کرده اید . اگر رسته بشد . درستان را با نقصان تخفیف . و خوزستان را با اضافه
تکلیف قبول فرموده اید . و بار این خدمت را با حفظ شریف . نفس زکیه میرزا آنکه بیش میکردید
جز این بنده دولت قدیم کار آورده است . و سرکار والا قبول تشریف بجا آورده بهتر میدانید . در کتابچه این
افزایش . و استمداد این استرداد را وارد بدانید . بنده ام در شک لابد . در آن سنگ ملک
همه با قرخان زحمت کشیده . و قایع آن سال انقلابی و جاری کرده است . بحالت خود باید است
یا الوار شکسته اند . از او هم خدمت گذشته اند . و برای نیابت آنجا البته کسی را خواهید گماشت . و از عهده آن
الوار و اشرار برآید . و اگر خوانین سرطان الملک باشند . و میزان را شما بهتر بدانید بهتر است . نا اتفاقی
در خود مشهود چکنید . اجمالا سفارش در خصوص فتح الله خان لازم دانستم . و شما البته او را برگزیدیم . و در آن
رفته خوب در عهده خدمت برآمده . از قوت سابقه . و قتی مانده . الکه صدمه باد دارد و نباید فوت شود

سرکار والا را بدرستی بانجام میرسد . انتقاد بحقیقت کوچکی رسیده عرض شد . تا بخاطر سرکار چه برسد .
زیاده زحمت است . ۳ ربیع الثانی ۱۲۹۹ در سنه تحریر شد

به دیوان عدلیه نوشته است

امیر خان بابا . همیشه در هیچ از ذنب . و جریمه اعقاب هم تهمت است . رسیده مختلط
الکاس . فارغ البکس و الکاس . پریشان . و پشیمان . با حالت قروی . و از اول تا حق آن
روی . بدراز چهار سال . بعد از ده سال افتاده . در به رم داد . و چه عطا . چه داشت . و چه آنکه داشت
با نقش برد . و همه پرورده میکردید . و بعد از فوت والده . و فوائد طریف و ماله . و در وقت
اموال خوان ... کانه . در مالک و عدت و خانه نبوده . با والده شان بعض حضرت عالیه سرکار والیه
مرا از خوان پدر مرحوم . بکلی محروم کرده اند . و از حشو عبارت در حق بازآورده . که الوف و الوف
از الطاف شما بحالت رسیده . و بهر حال . و والده و عاد که . از دولت پدر من جایه و پایه
افروخته . در فرکاسنم . و اگر حقوق نسب دارم . حقوق نسب نمیخواهم . و اگر از زبان کودبوم
بس کرده ام . و همه عرض است . و در حق من از هر غرض . تا بعدالت مرحوم پدر و امام . و احوال
عظام بعدالت . دعای دولت نگاه میکنم . و زحمت آن میکشم . و در وفا نشر این قطعه است .

مگر من نیستم ماموری مرزنگ ، مگر من نیستم از زنان خرده ، همه ملک سنبل بی‌برو ، که بر دوان جو مگر گیرم چو
از زنان اخبار و احوال فراوان ، نصیب من از آن نه کهنه نه نو ، همه بردنه و خورده و نخورده ، مرا بیرون از آن
خانه بهره بهره ، و تنفس الصعداء ، این الاسرة ، والتیجان والحلل این ال
الصوارم والخطیة الذبل فاری کو کرد تازی خشت تربت ، آن جواهر زواهر و زرافت
زمانه ، و لذا اعتنا چه شد ، و نگینه در انگشت ، و سنگین درشت نزارم ، و آن مراتع ضیاع را

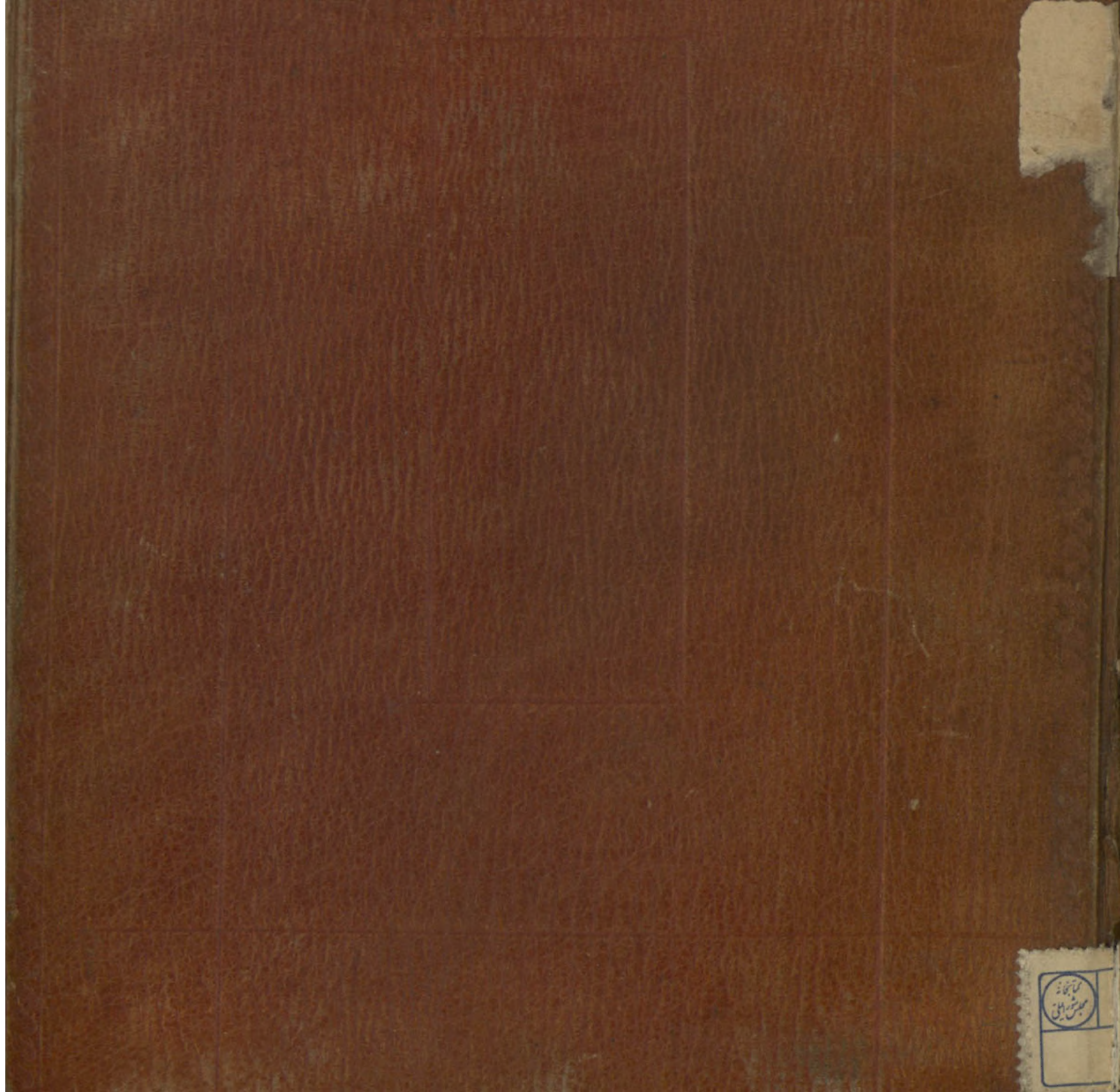
۲ و مراتع رباع ۲

که بود ، و برای من قطعه زمین نمانده ، و بکار خفت و خواب ، و برای شیار جفت کاب بر آید ، و آن
خیل عتاق ، و جرد جیاد ، که از آنها هر دو با سبق می‌گرفت ، و آن جوارح طیور ، و عقبان و صقور
صید می‌کرد ، بکجا چریدند ، و کجا پریدند ، و برای من از آن ... مرغی ، و از این باشه‌ای بر سر خانه
و آن زنان کشمیری ، و مخدرات عبقری ، مرتبة فی الطول والعرض ، منضدة بعضها فوق بعض
کجا بدست حادث دوران افتاد ، و برای من یک بالاپوشی نرسید ، که زینت و پوشش
و زیور آغوش باشد ، و حال آنکه پدر اکبر از آن پدر ، حق داده ، و حظ او فرو دارد ، و من باید
حیرت زده نباشم ، چون جو در کوه نکوبم نشستم ، و همیشه بگریم ، این آشیانه و این
لباسه ، و آن عزیزان حرم ، و کنیزان حرم ، بدست کدام خناس فاجر ، و نخاس ناپاک

افتاد ، و یکی نصیب من نگردید ، لبنی فرشی ، و جلیس فراشی ، و آن انعام بسیار ، و اغنام
بیشمار ، کجا به چنگال گرگان جبال افتاد ، و سگان آنها صغار آب غزان ... و ثمن آنها
بهای جان ، و یکی بمن نرسید ، و شیر به دوشم ، و سیر بنوشم ، انصاف چه شد ، و مروت
کجا رفت ، از ربیع املاک ، و ربع آب و خاک ، که گذشتیم ، قبالجات عیون و انهار
و صکوک ضیاع و عقار چه شد ، ۵ زین هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا ، که از آن طبق و ترنج بام
من ، و از آن تحفه غرفه بکام من رسید ، و آن حلل سیاه چشم ، تیر بکشم ، و آن ...
یعقور کلاو ، و لدل نهاد بدست کدام حلب افتاد ، و یکی برای من نمانده ، که از قریه مرم جمله
محروم نشسته باشم ، و مایه برکت و خواری اشتری ، و از مکاری اشتری بیا که
با آن عوضهای خرافه ، چون را برار کند فر رسانم ، و از دیوان عزلت ، و ایوان جلالت
چکا در باره من بود ، و از اخوان مرحوم و زنده ، و اعوان آزاد و بنده ، حق مرا استیفا کنند
و آنچه ابن رتبه قبول ... ، چاره این کار بر وقت منقور ... ، و شکفت ... اوصیت ، یا بوم
جلوی این امرات اباینه زنده کو و حق او را مطالب نمود ، تبرکی اولاد و الیه مرحوم زنده نشود
چرا که حکایت پشه و ابات ، و باز همین حال محروم و معروم خواهم ، یا دانه باید از رعایت



تا رغبت کنند و در حق او دعایی کنند. البته حضرت خاقان مرحوم در ذمّه این اعیان حق احسان داشته.
حالا بر پسر او ادعا کنند. عند الله و عند الناس مرضی و مقبول خواهد شد. خبر طلبی جمشید خان را که
پریشان تر از دست رفتن تاج که زبان بیان نیاید. با برادر والا انچه در مهمات تقسیم نمایند. کاغذ
که به نام پاره رسید. خبر را از طهران و خلاصی آن سامان رسید. فغان و فسخ عزیمت کرده. شعر
شرح این هجران و این خون جگر ؛ این زمان بگذار تا وقت دگر


کتابخانه
مجلس شورای ملی